

استراتژی خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ (مطالعه موردی تروریسم هسته‌ای)

میرابراهیم صدیق^۱، محسن جمشیدی^۲، معصومه پورعظیم^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۳

چکیده

باراک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی دولت خود را در سطح منطقه با محور قرار دادن «تغییر» در خاورمیانه را تغییری اساسی و ماهوی معرفی می‌کند که لاجرم باید برای انطباقش با شرایط آمریکا در سیاست بین‌الملل، چاره‌ای اندیشید. او این چاره را در تعمیم اصل راهبردی غرب و آمریکا یعنی لیبرال دموکراسی به خاورمیانه می‌یابد و در نتیجه معتقد است دیپلماسی آمریکا در خاورمیانه، باید در صدد ترویج لیبرال دموکراسی در این منطقه باشد. محورهای اصلی سیاست خارجی دولت اوباما در خاورمیانه تا اندازه‌ای معطوف به چالش‌های پیشین منطقه‌ای از جمله صلح خاورمیانه، تضمین انتقال انرژی، ثبات در عراق، مسئله هسته‌ای ایران، ناآرامی‌ها در افغانستان و پاکستان، رقابت تسلیحاتی، تروریسم و غیره است. در این پژوهش با روش کیفی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی در صدد پاسخ به این سوال هستیم که؛ تروریسم هسته‌ای در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایالات متحده چه جایگاهی دارد؟ ایالات متحده با هدف پیشبرد و حفظ هژمونی خود تلاش می‌کند تروریسم هسته‌ای را تبدیل به کانون محوری تهدیدگری علیه امنیت ملی این کشور و ثبات نظام بین‌الملل در منطقه خاورمیانه کرده و از طریق دشمن‌تراشی فرضی، فضا را برای نظامی‌گری در قالب جنگ پیش‌گیرانه فراهم کند.

واژه‌گان کلیدی: سیاست خارجی، خاورمیانه، ایالات متحده، جنگ پیش‌گیرانه، تروریسم هسته‌ای.

۱- استادیار علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

۲- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول)

mohsenmd16@yahoo.com

۳- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.

مقدمه

همانطور که گفته شد، باراک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، سیاست خارجی دولت خود را با محور قرار دادن «تغییر» در سطح منطقه و «تداوم» در سطح بین المللی قرار بود که سرلوحه عمل هیئت حاکمه آمریکا باشد، حالا از نظر اوباما، به ویژگی کنونی خاورمیانه تقلیل یافته است. از نظر او شرایطی در خاورمیانه به وجود آمده است که آمریکا برای حفظ نفوذ و منافع خود باید «تغییر» را در سیاست خاورمیانه‌ای خود مورد توجه قرار دهد. شرایط مذکور عبارتند از حرکت‌های اعتراضی در طیفی از کشورهای عربی منطقه خاورمیانه که بعضاً متحد آمریکا به حساب می‌آیند، اما برخی از آنها نیز از جمله کشورهایی هستند که در لیست سیاه آمریکا قرار دارند. کشیده شدن یکی از این اعتراضات به جنگ داخلی و مداخله ناموفق ناتو در آن با مجوز سازمان ملل، بحث تشکیل دولت مستقل فلسطین، نزدیکی و پیمان آشتی دولت خودگردان فلسطین در کرانه باختری و حماس در نوار غزه و نگرانی شدید اسرائیل از این امر، شدت یافتن حملات آمریکا به تروریست‌های القاعده، و تداوم حرکت جمهوری اسلامی ایران به سمت انرژی هسته‌ای، علی‌رغم وجود تحریم‌ها علیه این کشور، موجب شد تا علاوه بر موضعگیری‌های گاه و بیگاه اعضای هیئت حاکمه آمریکا، لازم شود تا اوباما به وضوح سیاستها و انتظارات این کشور را در خاورمیانه اعلام کند یا عبارتی، حتی از آغاز «فصل جدید» در دیپلماسی آمریکا سخن گوید. لذا، تروریسم هسته‌ای بزرگترین تهدیدی است که در قرن حاضر امنیت جهانی را به مخاطره می‌افکند و پرداختن به این تهدید عاجل‌ترین وظیفه‌ای می‌باشد که جامعه بین‌الملل بر دوش دارد، بنظر می‌رسد «طرح جهانی مبارزه با تروریسم هسته‌ای» از حمایت کامل ایالات متحده آمریکا برخوردار است، از این رو تعهد نسبت به اجرای اصول مندرج در طرح مزبور

والتزام عملی به آن و نیز همکاری باظرفیت موجود، موجبات پیشگیری و سرکوب این پدیده وحشتناک در قرن حاضر می‌گردد.

بیان مسئله

در رابطه با پیش‌گیری و سرکوب تروریسم هسته‌ای ایالات متحده آمریکا حراست شدید کشورها از ساخت ماده‌هسته‌ای را پیشنهاد کرده است. حال مسئله مورد‌اهتمام اینکه «آمریکابرای جلوگیری از پیش‌گیری و سرکوب احتمالی از چنین حمله‌ای صورت پذیرفته است. با این وصف حرکت ابتدائی اما اصولی سازمان ملل متحد در راستای تصویب معاهده‌ای بوده که به موجب آن ضمن توسعه و گسترش همکاری بین‌المللی، توسل به اقدامات تروریستی هسته‌ای تحت پیگرد قانونی و در نهایت مرتکبان آن مورد مجازات قرار خواهند گرفت. این در حالی است که «کنوانسیون بین‌المللی سرکوب اقدامات تروریسم هسته‌ای» ضمن مبدل شدن به معاهده‌ای لازم‌الاتباع برای نظام بین‌المللی، با امضای ۲۲ کشور مرحله امضای آن از سپتامبر ۲۰۰۹ توسط اعضا آغاز شده است همانطور که پیش‌تر ملاحظه گردید، کنوانسیون در اختیار داشتن یا استفاده از مواد رادیواکتیو، یا یک وسیله هسته‌ای برای ایراد جراحت بدنی یا کشتن انسان‌ها یک جرم کیفری تعریف شده است. همچنین استفاده از یک وسیله هسته‌ای برای ایجاد خسارت به اموال یا محیط‌زیست و حمله به تاسیسات هسته‌ای را نیز در ذیل اقدامات مجرمانه قرار داده است. طرح تروریسم هسته‌ای به نوعی به بازتعریف استراتژی آمریکا برای حفظ برتری خود در جهان باز می‌گردد. پس از حوادث یازدهم سپتامبر مساله مبارزه با تروریسم جهانی به عنوان جوهره اصلی استراتژی امنیت ملی آمریکا مطرح شد. این مساله در زمان ریاست جمهوری اوباما شکل پیشرفته‌تری به خود گرفته و به

عنوان مهمترین تهدید نامتقارن امنیت ملی امریکا به شکل تهدید تروریسم هسته‌ای مطرح شده است. نکته مهم در اینجا اتصال مستقیم مفهوم تروریسم هسته‌ای با مفهوم "امنیت به هم پیوسته" در جهان است. بر اساس این استراتژی بسیار زیرکانه و آگاهانه، امنیت امریکا به امنیت جهان و بر عکس امنیت جهان به امنیت امریکا وصل می‌شود. در همین راستا تلاش گسترده‌ای نیز صورت می‌گیرد که ملت‌های جهان قانع شوند که امریکا به عنوان رهبر مبارزه با مهمترین تهدید جهانی یعنی تروریسم در راستای عدم دستیابی تروریست‌ها به سلاح هسته‌ای تلاش می‌کند. به این شکل امریکا برای خود مشروعیت جهانی ایجاد می‌کند. گنجاندن تم تروریسم هسته‌ای در استراتژی جدید هسته‌ای امریکا، به این کشور امکان خواهد داد که دست به تفسیر گسترده از مفهوم تهدیدات جدید امنیت بشری بزند و به همان اندازه در امور داخلی سایر کشورها از جمله کشورهای منطقه خاورمیانه دخالت کند. در این جا مشخص نیست که به واقع چه میزان خطر تروریسم هسته‌ای در جهان وجود دارد؛ بسیاری معتقدند که امریکا در مورد این خطر اغراق می‌کند. نکته دیگر این است که طرح تروریسم هسته‌ای از سوی امریکا، افکار عمومی را از بحث خلع سلاح هسته‌ای و تعهدی که امریکا به این مساله دارد، منحرف خواهد کرد. در ان. پی. تی سه اصل اساسی وجود دارد: اول خلع سلاح عمومی، دوم عدم گسترش تسلیحات اتمی و سوم استفاده صلح آمیز از فن آوری هسته‌ای است. از میان این سه اصل امریکا تاکید بیشتری بر عدم گسترش تسلیحات اتمی دارد چراکه با این اصل می‌تواند استفاده صلح آمیز دیگر کشورها از انرژی هسته‌ای را به بهانه‌های مختلف محدود کند و با این کار از اصل اساسی خلع سلاح جهانی که مورد توجه کشورهای مختلف از جمله غیر متعهدها و به ویژه جمهوری اسلامی ایران است، دور شود. این همان موضوعی است که به "تلاش دائمی قدرت‌های بزرگ برای

جلوگیری از خروج از انحصار هسته‌ای "معروف است. در این پژوهش با روش کیفی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ به این سوال هستیم که؛ تروریسم هسته‌ای در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایالات متحده جایگاهی دارد؟ بنظر می‌رسد منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت استراتژیکی و ماهیت فرهنگی و سیاسی خاصی که دارد همیشه یکی از دغدغه‌های روزمره روسای جمهور آمریکا بوده است. آمریکا با هدف پیشبرد و حفظ هژمونی خود تلاش می‌کند تروریسم هسته‌ای را تبدیل به کانون محوری تهدیدگری علیه امنیت ملی خود و ثبات نظام بین‌الملل در منطقه خاورمیانه کرده و از طریق دشمن‌تراشی فرضی، فضا را برای نظامی‌گری در قالب جنگ پیش‌گیرانه فراهم کند. لذا طرح جهانی مبارزه با تروریسم هسته‌ای همچنین مبارزه با تروریسم خاورمیانه، ترویج و توسعه دموکراسی از دیگر موضوع‌های مرتبط با سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می‌شود. هدف از این پژوهش بررسی سیاست خاورمیانه‌ای باراک اوباما رییس جمهور ایالات متحده در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشد.

سیاست خارجی آمریکا، «باراک اوباما»

در ارتباط با ایالات متحده آمریکا می‌توان گفت که با تغییر رئیس جمهور بسیاری از سیاست‌های کلان این کشور از جمله سیاست خارجی تغییر اساسی نخواهد کرد و صرفاً تاکتیک‌های دستیابی به این اهداف کلان دچار تغییراتی خواهد شد. طبق یک سنت دیرینه انتخابات عمومی ریاست جمهوری آمریکا هر چهار سال یک بار در اولین سه شنبه ماه نوامبر برگزار می‌گردد و در این دوره سناتور ۴۷ ساله ایالت ایلینویز «باراک حسین اوباما» که یک آمریکایی کنیایی تبار است، به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا برگزیده شد. برخی معتقدند مردم آمریکا نسبت به مسایل خارجی توجه

چندانی ندارند و عمدتاً به مسایل اقتصادی و رفاه می‌اندیشند و بیش از هر چیز کاهش مالیات‌ها، کاهش بیکاری، کاهش قیمت‌ها و ارتقاء سطح بهداشت برای آنان مهم است؛ و بر همین اساس است که فرد مورد نظر خود را در میان نامزدهای ریاست جمهوری بر می‌گزینند. نظام سیاسی در آمریکا ریاستی است و رئیس جمهور به عنوان شخص اول کشور، در تمامی حوزه‌ها اختیارات فراوانی دارد. در حوزه سیاست خارجی کلیه روابط خارجی، انعقاد قراردادها و عهد نامه‌ها، امضای مصوبات مجالس نمایندگان و سنا و بسیاری امور دیگر در چارچوب اختیارات قانونی رئیس جمهور قرار دارد. نکته مهم در ارتباط با ایالات متحده آمریکا این است که با تغییر رئیس جمهور بسیاری از سیاست‌های کلان این کشور از جمله سیاست خارجی تغییر اساسی نخواهد کرد و صرفاً تاکتیک‌های دستیابی به این اهداف کلان دچار تغییراتی خواهد شد. سنت‌هایی از قبیل صلح، آزادی، دموکراسی، امنیت و شیوه زندگی آمریکایی در سیاست خارجی آمریکا وجود دارد که همه رؤسای جمهور ادعای پایبندی به آنها را دارند؛ به همین دلیل سنت‌های مذکور اصول ثابتی را بر سیاست خارجی این کشور تحمیل می‌کنند. «هنری کسپنجر» می‌گوید؛ «سیاست خارجی کشور ما با هر رئیس جمهور جدید تغییر می‌کند، اما برآیند اساسی سیاست‌ها همان که هست باقی می‌ماند.» اما از سوی دیگر برخی معتقدند تصور این که حزب و شخصیت فردی رئیس جمهور هیچ تأثیری بر استراتژی‌ها ندارد، تصوری خطا و تلاشی برای ساده‌انگاری مسایل واقعاً پیچیده است. به عبارت دیگر گرچه ساختارها در حاکمیت آمریکا نمود و بروز بسیار جدی دارند و عملکرد و رفتار این کشور را در خارج رقم می‌زنند، صرف‌نظر از ساختارها، افراد نیز بواسطه برخورداری از شخصیت‌های ویژه در خلق فضاهاى جدید، می‌توانند منشاء تحولات و تغییراتی باشند؛ همچنان که جورج واشنگتن، جیمز

مونروئه، آبراهام لینکلن و فرانکلین روزولت تأثیرات زیادی بر تاریخ آمریکا داشته اند. با پایان یافتن قدرت جمهوری خواهان و ریاست جمهوری بوش پسر و قدرت گرفتن حزب دموکرات و باراک اوباما، فصل تازه ای در سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده آغاز شد. لذا وی پس از پیروزی خود و تکیه بر کرسی ریاست دکتترین نوین امنیت ملی خود را با کمک همکاران و مشاورانش ارائه نمود. این دکتترین حول دو محور ایجابی و سلبی می چرخد. با دقت و تامل در محور های سلبی و ایجابی دکتترین مزبور مشاهده می شود که محورهای سلبی متضمن وجه افتراق و جدایی با سیاست های بوش و محورهای ایجابی نیز در بر گیرنده ی برنامه های تغییر اوباما میباشد.

دکتترین نوین امنیت ملی اوباما

در یک برداشت کلان از دکتترین نوین امنیت ملی که از سوی اوباما ارائه شده است، می توان محور های مختلف سلبی و ایجابی را از آن به دست آورد و یا استنتاج کرد.

محور های سلبی	محور های ایجابی
دوری از یکجانبه گرایی	چند جانبه گرایی
دوری از جنگ پیشگیرانه	تاکید بر اقتصاد
دوری از اتکا به دخالت نیرو های نظامی	ظرفیت سازی های نوین منطقه ای

محورهای ایجابی:

الف) برنامه «تغییر» اوباما

برنامه تغییر اوباما، اقداماتی در راستای حل نسبی چالش های اساسی قدرت هژمونی آمریکا و همچنین بازسازی عناصر مشروعیت و اعتماد در ساختار سیاسی آن کشور محسوب می شود. همان طور که گفته شد؛ برنامه ی وی دارای دو وجه اساسی سلبی و ایجابی است

که هر یک از آنها دارای رویکرد های مختلفی هستند. وجه سلبی دکترین امنیت ملی، نقد های اساسی اوباما را نسبت به سیاست ها و برنامه های بوش در بر می گیرد که خواهان دوری از آنهاست و وجه ایجابی دکترین نیز متضمن برنامه های تغییر او می شود.

ب) چند جانبه گرایی:

جرج دبلیو بوش برای بسط قدرت هژمونیک آمریکا، یکجانبه گرایی و بی توجهی به نقش دیگران را مورد تاکید قرار داده بود. این قبیل اقدامات دارای بازتاب های نامناسب در سطح بین المللی بود و حتی متحدان سنتی آمریکا به آن اعتراض کردند و زمینه های تنش را در اردوگاه غرب فراهم ساخت. اتخاذ خط مشی یک جانبه گرایی، در دوره رهبران پیشین آمریکا نیز دارای سابقه است. به عنوان نمونه می توان به بیل کلینتون اشاره کرد که با وضع قانون داماتو و هلمز - برتون خواهان تحقق برتری قدرت آمریکا از طریق یک جانبه گرایی بود. اما اروپا همواره با یک جانبه گرایی آمریکا مخالف بوده و نارضایتی خود را در عمل نمایان ساخته است. پیروی نکردن شرکتهای بزرگ اروپایی از قانون داماتو و هلمز برتون، از جمله بازتاب های منفی یک جانبه گرایی محسوب میشود که مشروعیت هژمونی آمریکا را خدشه دار کرد (دهشیری، ۱۳۸۰: ۱۸۶-۸۳).

اوباما برای باز سازی مشروعیت قدرت آمریکا، رویکرد چند جانبه گرایی را در دکترین نوین امنیت ملی خود مطرح ساخت که آثار آن را باید در حوزه های استراتژیک و سامان دهی وضعیت سازمان ناتو مشاهده کرد. وی حفظ و گسترش قدرت هژمونیک آمریکا را در قالب رویکرد چند جانبه گرایی پیگیری خواهد کرد که متضمن کاهش تنش در اردوگاه غرب، حفظ رهبری آمریکا، باز سازی مشروعیت قدرت آمریکا و سامان دهی نوین ناتو با

مشارکت اروپا خواهد بود. تدابیر مزبور می‌تواند زمینه‌های تغییرات اساسی را در روند تصمیم‌گیری‌های استراتژیک آمریکا با مشارکت سایر متحدان سنتی خود فراهم آورد.

(ج) تأکید بر اقتصاد:

در دکترین نوین امنیت ملی که از سوی اوباما ارائه گردیده است، به عنصر اقتصاد توجه بیشتری شده که این اقدام شاید پاسخی به نگرانی‌های نخبگان سیاسی کشور نسبت به یکی از تهدیدات موجود و آتی می‌باشد. از سوی دیگر باید به این نکته توجه داشت که رقبای اصلی آمریکا در حوضه پاسیفیک دارای دستاوردهای مهم اقتصادی شده‌اند که می‌تواند تهدید کننده قدرت هژمونیک آمریکا باشد. برای آنکه بخشی از ابعاد تهدیدات بالقوه و بالفعل قدرت هژمونیک آمریکا در حوزه اقتصادی آشکارتر شود، باید از شاخص‌های مختلفی کمک گرفت. (قریب، ۱۳۹۰: ۵۹-۵۵).

(د) ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای:

یکی دیگر از برنامه‌های نوین اوباما، ظرفیت‌سازیهایی نوین منطقه‌ای است که دارای اهمیت فراوان و همچنین آثارمتنوع و گسترده‌ای خواهد بود. یکی از آثار یک‌جانبه‌گرایی عدم توجه به مشارکت دیگران و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل سایر قدرت‌ها در جهت حل بحران‌ها و کاهش تنش‌های منطقه‌ای و جهانی است. استراتژیک‌های بزرگ حزب دموکرات همچون برژینسکی، همواره تأکید بر اهمیت نقش‌پذیری دیگر قدرت‌ها داشته و بی‌توجهی به نقش دیگران را برنناخته و آن را موجب نگرانی‌فزاینده جهانی و تهدیدی برای همه میدانند. وی معتقد است مقابله با احتمال حرج و مرج در مناطق استراتژیک جهانی به استراتژی مشترک نیاز دارد و زمانی می‌توان دیگران را در مشکلات نگرانی‌ها مشارکت داد که تصمیم‌گیرها هم مشترک باشد. از این رو تنها با بنا کردن یک استراتژی

جامع و با همکاری متحدان اصلی میتوان از فرو رفتن به باتلاق هژمونیک جلوگیری کرد (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۹۷).

هدف اصلی دکترین مزبور، حفظ و بسط قدرت هژمونیک امریکا و ثبیت هرچه بیشتر ساختار تک قطبی در نظام بین الملل با بازسازی چهره مشروعیت امریکا و کسب اعتماد جهانیان است. برنامه های مختلف اوباما که بر مبنای «چند جانبه گرایی»، تاکید بر عنصر «اقتصاد» و «ظرفیت سازی های» نوین منطقه ای استوار شده است، تماما در راستای رفع کاستی های برنامه های بوش و ترمیم چهره مخدوش قدرت هژمونیک امریکا تعریف و تفسیر می شود.

برنامه «تغییر» اوباما متضمن این اصل اساسی است که ضمن حفظ قدرت هژمونیک امریکا، باید به قدرت های نوظهور منطقه ای همچون چین، هند و برزیل توجه کرد، روسیه را حفظ نمود و با اروپا نیز مشارکتهای بیشتری داشت. یکی از اختلافات اساسی امریکا و اروپا به ماجرای دخالت نظامی در عراق که در سال ۲۰۰۳ اتفاق افتاد بر می گردد. ریشه اصلی اختلاف در رویه و رفتار امریکا و بی توجهی به شرکاء و متحدان سنتی خود (اروپا) برمیگردد. (قریب، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۳).

خاورمیانه: به منطقه ای گفته می شود که سرزمین های میان دریای مدیترانه و خلیج فارس را دربر گرفته و از لحاظ موقعیت جغرافیایی در مرکز تقاطع سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا قرار دارد به طوری که از ناحیه کشور ترکیه به اروپا و از سرزمین مصر به قاره آفریقا متصل است. در این ناحیه گروه های فرهنگی و نژادی گوناگونی زندگی می کنند. اصطلاح Middle East که به صورت تحت اللفظی «شرق وسط» ترجمه شده است، یک اصطلاح قراردادی وضع شده از سوی کشورهای اروپایی در کمتر از یک قرن پیش یعنی زمانی که

اروپاییان در مرکز قدرت جهان قرار داشتند، می‌باشد. آن‌ها منطقه خاور (شرق) را بر اساس جهت و فاصله (دور یا نزدیک بودن به اروپا) نگریسته و بر همین اساس قاره آسیا را به خاور دور، خاور نزدیک و خاور میانه نام‌گذاری کردند. در گذشته کشورهای که در حوزه خاورمیانه جای می‌گرفتند عبارت بودند از امارات متحده عربی، ایران، بحرین، عراق، عربستان سعودی، عمان، قطر، کویت، یمن، اسرائیل ولی امروزه با قرارگیری کشورهای خاور نزدیک همچون ترکیه، سوریه، لبنان، فلسطین، اردن و مصر، در حوزه کشورهای خاورمیانه، چیزی به نام خاور نزدیک عملاً رایج نمی‌باشد. اصطلاح خاورمیانه بیش از آن که بیانگر موقعیت جغرافیایی کشورهای فوق باشد، شناساننده منطقه‌ای فرهنگی است و در مورد محدوده و قلمروی جغرافیایی، ترکیب و تعداد کشورهای آن اختلاف نظر وجود دارد. برخی جغرافیدانان کشورهای شمال و شرق آفریقا همچون لیبی، تونس، الجزایر و مراکش را به سبب وابستگی شدید تاریخی و فرهنگی جزو کشورهای خاورمیانه می‌دانند. سودان، موریتانی و سومالی نیز از کشورهایی هستند که در حوزه خاورمیانه جای می‌گیرند و عده‌ای دیگر نیز کشورهایی مانند پاکستان و افغانستان را از کشورهای خاورمیانه به حساب می‌آورند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که تعریف ثابتی از این منطقه در ترکیب کشورها وجود ندارد. وجود معادن سرشار انرژی به ویژه «نفت» امتیازی است که اکثر کشورهای واقع در این حوزه از آن برخوردار می‌باشند و به همین دلیل است که از زمان پیدایش این ثروت خدادادی، این منطقه عرصه کشمکش‌های بسیار بوده و هیچ‌گاه خالی از بحران و تنش نبوده است. اهمیت خاورمیانه از لحاظ اقتصادی و سیاسی نباید ما را از توجه به تأثیر فرهنگی و تاریخی این منطقه بر جهان غافل نماید. خاورمیانه از دیرباز مهد

تمدن‌های کهن و همچنین محل ظهور ادیان مهمی چون زرتشت، یهودیت، مسیحیت و اسلام بوده است (<http://www.wikipg.com/wiki>).



نقش و جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا (باراک اوباما): سیاست خارجی هر کشور محصول گفتمان‌های داخلی آن کشور در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی است. در آستانه سال ۲۰۱۱ وقوع انقلاب‌های عربی در منطقه خاورمیانه، چارچوب گفتمانی آمریکا در مورد خاورمیانه را دچار تغییر کرد. این تغییرات دقیقاً متمرکز بر انرژی و مباحث مرتبط با امنیت انرژی و امنیت اسرائیل و اشاعه دموکراسی و مبارزه با تروریسم. منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت استراتژیکی و ماهیت فرهنگی و سیاسی خاصی که دارد همیشه یکی از دغدغه‌های روزمره روسای جمهور آمریکا بوده است و باراک اوباما استثنایی برای سایرین نیست. در حقیقت تبعات آنچه که در خاورمیانه اتفاق می‌افتد تنها محدود به این منطقه نبوده و نخواهد بود به همین دلیل هرگونه نا امنی و بی ثباتی در منطقه زمینه‌درگیری و مداخلات قدرتهای فرا منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در این منطقه همواره با دو چالش عمده مواجه بوده است. یکی از آنها، حمایت بی قید و شرط از اسرائیل، دیگری حفظ روابط حسنه با اعراب

و مسلمانان منطقه بخاطر دسترسی به منابع غنی نفت و گاز، بازار مصرف بالا و نیروی کار ارزان (کبریای زاده، ۱۳۹۱: ۲) .

روی کار آمدن باراک اوباما در ایالات متحده مصادف با تشدید منازعات در عراق، غزه، افغانستان و پاکستان بود. مبارزه با تروریسم، ترویج و توسعه دموکراسی از دیگر موضوع های مرتبط با سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می شود. در این راستا باراک اوباما، چندین فرستاده ویژه را تعیین کرد که در این بین جورج میچل به عنوان فرستاده ویژه برای صلح در خاور میانه و ریچارد هلبروک به عنوان فرستاده ویژه برای افغانستان و پاکستان منصوب شدند. اوباما در مبارزه های انتخاباتی خود قول داده بود پس از پیروزی در انتخابات و در اوایل ریاست جمهوری خود در یکی از کشورهای اسلامی سخن خواهد گفت. مصر بازیگر کلیدی در روند صلح خاورمیانه و یکی از بزرگترین دریافت کننده های کمک اقتصادی و نظامی ایالات متحده است. اوباما در سخنان خود در قاهره، جهان اسلام و غرب را به روابط و درک متقابل بهتر از یکدیگر فراخواند و خواستار مقابله هر دو طرف با افراط گرایی شد؛ او همچنین تمایل خود را برای برقراری صلح بین اسرائیل و فلسطین ابراز کرد. اوباما با تأیید مجدد اتحاد امریکا با اسرائیل، پیوند این دو را خدشه ناپذیر دانست ، اما درعین حال شرایط جاری فلسطین را غیرقابل تحمل توصیف و آرزوی فلسطینی ها را برای داشتن کشوری مستقل بر حق دانست، درست مانند اسرائیلی ها برای داشتن موطن یهودی (Zeleny&Cowell, 2009).

اوباما و چالشهای روبرو: وقتی باراک اوباما برای نخستین بار بر صندلی ریاست جمهوری ایالات متحده تکیه زد، نه تنها از پایان جنگ در عراق بلکه از تغییر "چارچوب فکری" ای سخن می گفت که ایالات متحده را به آن سردرگمی استراتژیک فرو برده بود. او در دور

نخست ریاست جمهوری اش بر همکاری و همراهی دیپلماتیک به عنوان جزئی اساسی از استراتژی ایالات متحده تاکید می ورزید. چیزی که نظر رهبران کشورهای جهان از مسکو تا بی جینگ را به خود جلب می کرد. در مراسم تحلیف دور دوم ریاست جمهوری، اوباما با یادآوری این نگرش خاطر نشان کرد که آمریکایی ها «نه وارث فقط فاتحان جنگ بلکه وارث پیام آوان صلح اند؛ ملتی که دشمنان قسم خورده ی خود را به دوستانی قابل اعتماد بدل کرده اند.» وی در ادامه افزود: «ما این جسارت را داریم که مشکلات خود با ملت ها را به شکلی صلح دوستانه حل و فصل نماییم.» اما بعد از تجربه ی یک دوره ی چهار ساله، امروز این حرف ها برای مردم دنیا دیگر رنگی ندارد. زیرا دولت اوباما در چهار سال گذشته، از درک این مساله عاجز بوده است که "همکاری" به هیچ وجه به معنای صرف لحاظ کردن منافع ایالات متحده و بی توجهی به خواسته ی دیگر ملت ها و گروه ها و مقابله ی خصمانه با آن ها نیست. اوباما در خصوص خاورمیانه، وعده داده بود که ایران را پای میز مذاکره بکشاند و حل و فصل مساله ی فلسطینی ها را در راس اولویت های خود قرار داده و تغییرات اساسی در رویکرد و نگرش ایالات متحده نسبت به جهان اسلام پدید آورد. اما دولت اوباما به جای سیاست همکاری، جای پای همان دولت های پیشین گذاشته و تلاش کرد با تشدید اقدامات تنبیهی (مانند تحریم ها و حملات سایبری) ایران را از پیشبرد برنامه هسته ای اش منصرف سازد حال آن که ایران هیچ گاه تسلیم نشد. اگر اوباما بخواهد با ادعای واهی پاک سازی یک کشور دیگر از سلاح های کشتار جمعی، آتش جنگی دیگر را در خاورمیانه شعله ور سازد، این مساله به شدت جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه را متزلزل خواهد ساخت. اما با سیاستی که اوباما در پیش گرفته، این امر اجتناب ناپذیر می نماید. تصمیم اوباما برای اعطاء کمک نظامی به اسرائیل و باز گذاشتن دست دولت مردان اسرائیلی

در "تهدید" خواندن ایران، نه تنها دیپلماسی هسته‌ای با ایران را ناکام می‌گذارد بلکه هم چنین اوباما را از فشار آوردن به نتانیاهو برای توقف شهرک‌سازی و حمایت از طرح تشکیل کشوری فلسطینی در سازمان ملل ناتوان می‌سازد. از دیگر سو، به نظر می‌رسد که پس از تحولات و موج قیام‌های مردمی، امروز مردم خاورمیانه نقش پررنگ‌تری در شکل دادن به آینده‌ی سیاسی کشورهای خود ایفا می‌کنند؛ در چنین شرایطی سخت‌بتوان افکار عمومی مردم خاورمیانه را نسبت به سیاست‌های اوباما خوش‌بین و مساعد نگاه داشت؛ در واقع سیاست‌های ایالات متحده در سالهای گذشته، امید مردم خاورمیانه به اوباما را ناامید کرد. شاید اگر او یک بار دیگر به قاهره سفر کند، از آن استقبال گرم‌دیگر خبری نباشد.

طرح اوباما برای از سرگیری روابط با روسیه نیز با شکست مواجه شده است. از جمله علل این ناکامی می‌توان به سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی آمریکا، در تداوم استقرار سپر ضد موشکی در اروپا، منصوب کردن یک فرد بی‌تجربه و محافظه‌کار به عنوان سفیر در مسکو، حمایت از مخالفین مسلح به منظور سرنگونی دولت سوریه و استفاده از نقض حقوق بشر برای فشار آوردن به روسیه، اشاره کرد. در بی‌جینگ نیز، رهبران چین به این نتیجه رسیده‌اند که دولت اوباما به دنبال کاهش نفوذ چین در خاورمیانه چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی است. نخبگان سیاسی چین نگران آن هستند که سیاست‌های کنونی ایالات متحده به توافقات استراتژیکی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ میان آمریکا و چین شکل گرفت، ضربه بزنند؛ توافقاتی که بر طبق آن واشنگتون پیشرفت و اوج‌گیری جمهوری خلق چین را پذیرفته و دو طرف متعهد شدند که در آسیا به دنبال هژمونی نظامی نباشند. مردم جهان روز به روز بیشتر به این واقعیت واقف می‌شوند که ایالات متحده ماهیتاً نمی‌تواند جز یک قدرت امپریالیستی عمل کند هر چند قدرتی امپریالیستی که در سرراشویی سقوط قرار گرفته

است. آغاز دور دوم ریاست جمهوری اوباما نیز نشان داد که آمریکا چشم خود بر این واقعیت را بسته است و آن طور که از شواهد و قرائن پیداست، قرار نیست در این چهار سال دوم نیز شاهد تغییری اساسی در سیاست های تحکمی و منفعت طلبانه ی ایالات متحده باشیم (منبع: الجزیره / ترجمه: هادی آذری <http://www.usviewer.com/fa/content/7>). اوباما در مورد جنگ عراق بر این باور است که مردم عراق وضعیت بهتری را بدون حکومت استبدادی صدام دارند، اما این مطلب را نیز خاطر نشان می کند که رویدادهای عراق نیاز به استفاده از دیپلماسی دارند و ایجاد اجماع بین المللی را در راستای حل مشکلات برای ایالات متحده یاد آوری کرد. او در بخشی از سخنانش به نقش ایالات متحده در بر اندازی دولت ایران در اواسط جنگ سرد اشاره کرد. این نخستین بار بود که یکی از روسای جمهوری ایالات متحده حضور دولت این کشور را در کودتاه ۱۹۵۳ ایران را تایید می کرد. (AFP, 2009) هرچند وزیر خارجه سابق ایالات متحده، خانم مادلین آلبرایت نیز در سال ۲۰۰۰، دخالت ایالات متحده را در کودتای فوق تایید کرده بود (Sanger, 2000).

به نظر میرسد باراک اوباما به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور آمریکا با چند چالش عمده در منطقه خاورمیانه مواجه می باشد که عبارتند از: عراق، ایران، مناقشه پایان ناپذیر اعراب و اسرائیل و نهایتاً دولت متزلزل و لرزان لبنان. ضمن اینکه باید توجه داشت که جایگاه ایالات متحده در اذهان جامعه بین المللی و منطقه تنزل پیدا کرده و در نتیجه این مسأله، قدرت آمریکا را در دست و پنجه نرم کردن با این چالشها تضعیف خواهد کرد. در هر صورت صرف نظر از میزان تغییر و تحول در سیاست خارجی آمریکا در دوران باراک اوباما، این کشور به دلیل درگیری های موجود بر روی مسایل خاورمیانه متمرکز شده و خاورمیانه همچون سال های گذشته جایگاه ویژه ای نزد طراحان و مجریان سیاست

خارجی آمریکا داشته است. مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی، مسئله عراق، بحران افغانستان و موضوع هسته ای جمهوری اسلامی ایران، وجود گروه‌های تروریستی و پدیده تروریسم و تروریسم هسته ای و انقلابات و اعتراضات به وضع موجود در منطقه مهمترین عواملی هستند که منطقه استراتژیک خاورمیانه را برای سیاست مداران امریکایی مهم جلوه داده است. لذا با توجه به شواهد و روندهای موجود، به رویکرد و خط مشی آینده دستگاه سیاست خارجی امریکا در خصوص این مسائل اشاره می گردد.

مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی: قطعاً مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی طولانی ترین منازعه در طول تاریخ معاصر است. این موضوع آن چنان در منطقه خاورمیانه نمود و بروز پیدا کرده که عمیقاً با نام این منطقه در هم تنیده شده و امروزه به یکی از شاخصه های مهم این منطقه تبدیل شده است. یکی از دلایل طولانی شدن این بحران و لاینحل باقی ماندن آن دخالت ها و حمایت های آمریکا از رژیم صهیونیستی است. در هر صورت تلاش های چندین رئیس جمهور آمریکا در میانجیگری و ارایه طرح های مختلف تاکنون بدون نتیجه بوده است. در سال های اخیر مطرح شدن هایی همچون طرح نقشه راه، طرح خاورمیانه بزرگ و طرح خاورمیانه جدید، مقرون موفقیت نبوده، همچنان که آخرین تلاش ها برای برون رفت از بن بست پیش رو که در چارچوب کنفرانس آنابلیس شکل گرفت نیز بی نتیجه مانده است. دولت بوش طی ۸ سال به دلیل اتخاذ سیاست های یکجانبه گرایانه و تهاجمی آن قدر غرق در مسایل بین المللی و جنگ های مختلف شد که نمی توانست آن طور که لازم بود نقش مؤثری در منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی ایفا نماید؛ شاید هم این سیاستی بود که با توافق متحد خود اسرائیل به آن رسیده بودند. اما در هر صورت سیاست های آمریکا در سال های اخیر در حل این بحران کاملاً با شکست مواجه گردیده و امروز

بیش از هر زمان دیگری ابزارها و توان دیپلماسی آمریکا در این زمینه تضعیف شده و آمریکا عملاً وجهه یک میانجی صلح طلب و بی طرف را از دست داده است. این ها موضوعاتی هستند که به نظر می رسد باراک اوباما نسبت به آنها آگاهی دارد. وی پس از سفر به منطقه خاورمیانه با اشاره به اهمیت حل بحران فلسطین اظهار داشت: ((اگر بتوانیم مناقشه اسرائیل و فلسطین را حل کنیم، کشورهای حاشیه خلیج فارس به آسانی از ما در مورد مسئله عراق و افغانستان حمایت خواهند کرد)). اظهار نظر فوق علاوه بر این که نشان می دهد مناقشه اسرائیل و فلسطین از اهمیت بنیادین برخوردار است، پیروزی آمریکا در سایر جبهه های درگیری در خاورمیانه را هم موکول به موفقیت در مسئله فلسطین معرفی می کند؛ که البته این موضوع به خاطر مسایل جاری در داخل اسرائیل و در میان فلسطینی ها از پیچیدگی زیادی برخوردار است. محدودیت های وحشیانه رژیم صهیونیستی در خصوص مردم نیز بر پیچیدگی اوضاع افزوده است. حماس به عنوان دولت قانونی فلسطین از قدرت خلع شده و گروه های فلسطینی در مناطق غزه و کرانه باختری به تسلیحاتی دست یافته اند که مناطق اشغالی را در تیررس آنها قرار می دهد. در کنفرانس ها، مسائل مهمی همچون طرح های صلح و مذاکرات مختلف، مسایل اساسی مردم فلسطین از جمله سرنوشت آوارگان، تشکیل کشور مستقل فلسطینی، تعیین مرزها و وضعیت بیت المقدس نادیده گرفته شده اند. از سوی دیگر رژیم صهیونیستی که از حمایت های لابی قدرتمند آپیک در آمریکا برخوردار است، بویژه از رئیس جمهور آتی ایالات متحده انتظار دارد تا فرایند به اصطلاح صلح و به رسمیت شناخته شدن موجودیت خود از سوی کشورهای منطقه را تسریع نماید و حزب ... لبنان و نیروهای مسلح جنبش حماس در غزه را خلع سلاح کند. به نظر میرسد اوباما دوباره طرح های صلح گذشته را بازنگری خواهد کرد و سعی می

نماید که مجدداً فرایند صلح خاورمیانه را که در دوره بوش به فراموشی سپرده شده بود را احیا کند. اما در این راه با چند چالش عمده مواجه هست. یکی: اختلافات در داخل فلسطین بین حماس و تشکیلات خودگردان است که، از نظر آمریکا توانایی دولت فلسطینی را در کنترل مرزها و حوادث داخلی کمتر نموده است. دوم: سازش ناپذیری طرف اسرائیلی در مقابل طرف فلسطینی و عدم تحمل یک دولت مستقل و حاکمیت دار در کنار خودش. سوم: نفوذ و فشار لابیهای صهیونیستی بر فرایند سیاستگذاری و تصمیم‌گیری خاورمیانه‌ای آمریکا. بویژه اینکه، به طور سنتی نفوذ لابیهای صهیونیستی بر دموکراتها بیشتر از جمهوریخواهان است. با توجه به فقدان اراده جدی برای دستیابی به صلح واقعی در میان مقامات رژیم صهیونیستی، به نظر نمی‌رسد باراک اوباما، که در جبهه‌های مختلف در خاورمیانه درگیر خواهد شد، بتواند مناقشه اسرائیل و فلسطین را حداقل در کوتاه مدت به سرانجام مسالمت آمیزی برساند. گرچه وی وعده داده که تلاش‌های بی‌شائبه‌ای در زمینه برقراری صلح و ثبات در خاورمیانه انجام دهد اما نهایتاً تلاش وی فقط می‌تواند در احیاء روند به اصطلاح صلح خلاصه گردد که البته با توجه به همکاران و مشاوران اوباما که تحت نفوذ لابی صهیونیسم هستند و از سوی دیگر عدم علاقه و خواست رژیم صهیونیستی در دستیابی به صلح واقعی، آینده روشنی برای فلسطینیان متصور نمی‌باشد. در خصوص مسایل سوریه نیز، اوباما اظهار علاقه نموده که با این کشور وارد مذاکره شود. دست اندرکاران سیاست خارجی اوباما معتقدند ضرورت دارد سوریه را از حلقه طرفداران ایران جدا کنند. این می‌تواند با وعده اقتصادی و کمک به سوریه برای حضور فعال در مجامع بین‌المللی و بازگرداندن بلندی‌های جولان به این کشور و دستیابی به صلح در برابر زمین انجام گیرد. اما با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جولان به نظر نمی‌رسد مقامات رژیم

صهیونیستی حاضر به بازگرداندن این منطقه به سوریه شوند و در واقع این ترفندی برای پیچیده کردن بازی است. بنابراین، عرصه سوریه نیز یک میدان ساده برای پیشبرد سیاست خارجی آمریکا نخواهد بود؛ اواما همچون سلف خود با مشکلات زیادی در این میدان مواجه است.

مسئله عراق: بدون تردید مهم ترین موضوعی که طی سال های اخیر توجه مردم آمریکا نسبت به سیاست خارجی کشورشان را جلب نموده، مسئله عراق است. بخش مهمی از رویکرد کلی و البته ابهام آمیز اواما که با شعار «تغییر» اعلام گردیده، معطوف به تغییر سیاست ها در خصوص عراق است. حزب دموکرات در راهبرد خود جنگ عراق را از جمله اشتباهات آمریکا در مسیر مبارزه با تروریسم ارزیابی نموده است؛ اواما با به چالش کشیدن جدی سیاست های بوش در عراق، وعده داده نیروهای نظامی آمریکا را ظرف مدت ۱۶ ماه از عراق خارج کند. در حالی که بر اساس توافق نامه امنیتی امضاء شده با دولت عراق، نیروهای آمریکایی حداقل تا سه سال آینده در عراق حضور خواهند داشت. بنابراین گرچه به نظر می رسد اواما خواهان رهایی سریعی آمریکا از باتلاق عراق است، اما وضعیت موجود شاید این امکان را به سهولت و سرعت برای وی فراهم نیاورد. اواما در ۲۷ فوریه ۲۰۰۹، موعد عقب نشینی نیروهای آمریکایی را از عراق اعلام کرد. بر این اساس تا ۳۱ اوت ۲۰۱۰، بعد از نزدیک هفت و نیم سال حضور نظامی ایالات متحده در عراق تمام نیروهای آمریکایی به جز نیروهای انتقالی که بین ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰۰ تن هستند از این کشور خارج خواهند شد. او وظیفه نیروهای انتقالی را «آموزش، تجهیز و ارائه مشاوره به نیروهای امنیتی عراق عنوان کرد تا به هیچ گروهی وابسته نشوند، قادر به انجام مأموریت های ضد تروریستی باشند و از تلاشهای نظامی و غیرنظامی در حال پیشرفت آمریکا در عراق

حفاظت کنند (NewYorkTimes,2009b). براساس این طرح، بیشتر نیروهای امریکایی پیش از مهلت مندرج در قرارداد امضا شده بین بوش پسر، رئیس جمهور پیشین امریکا و نوری المالکی، نخست وزیر عراق از این کشور خارج خواهند شد.

افغانستان: افغانستان کشوری است که به بهانه حضور القاعده در آن، در ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۸۱ و تنها ۲۵ روز پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر مورد حمله نظامی آمریکا قرار گرفت و هم اکنون نیز ۳۲ هزار سرباز امریکایی همراه با ۲۰ هزار نفر از نیروهای عضو ناتو در آن مستقر هستند. بازیابی قدرت توسط طالبان و کنترل مجدد بخش های مهمی از افغانستان توسط این گروه موجب شده است توجه آمریکا از عراق به افغانستان متمرکز گردد و اوپاما لزوم انتقال سربازان امریکایی از عراق به افغانستان را مطرح نماید. از منظر راهبرد حزب دموکرات، مبارزه با القاعده و تروریسم می بایست از طریق تمرکز بر افغانستان و افزایش همکاری با پاکستان صورت پذیرد. مبهم بودن سرنوشت سران القاعده و طالبان موجب افزایش قدرت چانه زنی دموکرات ها در مقابل جمهوریخواهان گردید و در انتخابات اثراتی غیر قابل انکار به نفع دموکرات ها داشت. رئیس جمهور آمریکا معتقد است جورج بوش برای مبارزه با تروریسم، افغانستان را رها کرده و بر روی عراق متمرکز شده، و این موضوع تقویت طالبان و تضعیف دولت افغانستان را به همراه داشته است. اوپاما اعلام نموده حمله علیه طالبان را شدت می بخشد و این نیروها را در مرز پاکستان ریشه کن خواهد کرد؛ و این در حالی است که حملات نظامی آمریکا به مناطق پاکستان، واکنش های گسترده ای را در سطح مردم و دولتمردان این کشور نسبت به اقدامات آمریکا برانگیخته و بر پیچیدگی اوضاع افزوده است. از سوی دیگر رئیس جمهور افغانستان در پیام تبریک خود به اوپاما از وی خواسته است تا مبارزه علیه تروریسم را خارج از مرزهای افغانستان

پیگیری کند. حامد کرزای پس از توصیه‌ها و هشدارهای زیاد به مقامات آمریکایی در خصوص عدم بمباران مردم بی‌گناه افغانستان، در اظهارنظر خود ضمن اعلام آمادگی جهت مذاکره با گروه طالبان هشدار داد غرب باید بین خروج از افغانستان و مذاکره با طالبان یکی را انتخاب نماید. این رویکرد با مواضع اعلامی اوباما در خصوص ضرورت تشدید مقابله با طالبان و القاعده و لزوم تمرکز آمریکا در مبارزه با تروریسم در افغانستان، در تضاد قرار دارد و این موضوع بر دشواری‌های مسیر آینده اوباما خواهد افزود.

جمهوری اسلامی ایران: جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور آمریکا طی سخنانی که در ۷ فوریه ۲۰۰۹ در چهل و پنجمین کنفرانس امنیتی مونیخ ایراد کرد، خط مشی کلی سیاست خارجی این کشور را در برابر ایران این گونه توصیف کرد: «امریکا تمایل دارد با ایران به گفت‌وگو بنشیند و گزینه کاملاً روشنی را ارائه می‌دهد: ادامه مسیر کنونی که در آن صورت فشارها و انزوا در انتظار شماست؛ دست برداشتن از برنامه هسته‌ای غیرقانونی خود و حمایت از تروریسم که در آن صورت مشوق‌ها انتظار شما را می‌کشند». او از مردم و تمدن ایران به نیکی یاد کرد، اما درعین حال خاطرنشان ساخت: «ایران در راهی قدم بر میدارد که به صلح در منطقه و کامیابی مردمش نمی‌رسد (Biden, 2009)». اوباما در ۹ فوریه ۲۰۰۹، از تجدید نظر در سیاست آمریکا در قبال ایران سخن گفت و یادآور شد که دولت وی در جستجوی فرصتی برای گفت‌وگوی رودررو با این کشور است (CNN, 2009a) در آوریل ۲۰۰۹، اوباما به مناسبت عید نوروز پیام تبریکی به مردم ایران فرستاد. او در این پیام دیدگاه‌های خود را در رابطه با روابط آمریکا - ایران بیان کرده و چندین موضوع کلیدی از جمله برنامه هسته‌ای ایران و نقش ایران در مبارزه با تروریسم را مورد توجه قرار داده است. اوباما در سخنرانی ۴ ژوئن ۲۰۰۹ در قاهره، خطاب به مسلمانان با تأیید دخالت

این کشور در کودتای اواسط دوران جنگ سرد علیه دولت ایران که به صورت دموکراتیک انتخاب شده بود عنوان کرد موضوع های زیادی برای بحث بین دو کشور وجود دارد و ما مایلیم بدون پیش شرط و بر اساس احترام متقابل با یکدیگر به گفت و گو بنشینیم. او همچنین با بیان این مطلب که ایران حق داشتن انرژی هسته ای صلح آمیز را دارد هشدار داد که تلاش برای دستیابی به سلاح های هسته ای، منطقه و جهان را در مسیر بسیار خطرناکی قرار میدهد. او در ادامه سخنانش از خلع سلاح هسته ای حمایت کرد (ملکی، ۱۳۸۹: ۱۲۲-۱۱۸).

مهم ترین چالش در روابط ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران طی سالهای اخیر، مسئله دستاوردهای هسته ای ایران بوده است. بطور کلی گرچه طی سالهای گذشته ایران تنها مسئله سیاست خارجی آمریکا نبوده، اما بدون تردید باید ایران را مشکل ترین و پیچیده ترین مسئله در این عرصه به شمار آورد. نکته مهم در این خصوص این است که به رغم تحریم ها، تهدیدها و فشارهای زیاد، ایران کنونی بمراتب قدرتمندتر از آغاز ریاست جمهوری جورج بوش است و جایگاه این کشور در سطح منطقه بدون هیچ تردیدی مستحکم تر گردیده است. این موضوعات بدون شک مورد توجه حزب دموکرات و اوپاما قرار داشته و به همین دلیل اوپاما در اولین اظهار نظرهايش خواهان گفتگوی مستقیم و بدون پیش شرط با رئیس جمهور ایران شد؛ گرچه بعداً در اثر فشار لابی صهیونیسم این نظرات تا حدودی تعدیل گردید. اما این موضوع نشان دهنده ناکارآمدی و ناکامی سیاست های بوش در خصوص مسئله هسته ای ایران می باشد. دموکرات ها در مقابل جمهوریخواهان - که معتقدند ایران به علت برهم زدن موازنه قوا به زیان اسرائیل و ایدئولوژی ضد غربی صلاحیت دستیابی به تکنولوژی هسته ای را ندارد - اعلام نموده اند هسته ای شدن ایران

محیط زیست را به خطر می اندازد و با ابزار قدرت علمی، اسرائیل را تهدید می کند. در چارچوب همین تفکر، حزب دموکرات ممانعت از دستیابی ایران به توان هسته ای را در استراتژی خود قرار داده و توفیق در این راه را منوط به اعمال تحریم های شدید و همکاری با قدرت های دیگر می داند. در طرف دیگر این مناقشه، جمهوری اسلامی ایران با مسلم دانستن حق مردم ایران در بهره برداری صلح آمیز از انرژی هسته ای، انتظار دارد مقامات آمریکایی در سیاست های خود تجدید نظر نمایند. چنانچه اعمال تحریم های بیشتر و یا پذیرش ایران هسته ای را گزینه های محتمل اواما در قبال مسئله هسته ای ایران بدانیم، باید گفت هر دو راه مشکلات زیادی برای رئیس جمهور آینده آمریکا در بر خواهد داشت. از یکسو ادامه سیاست های بوش در قبال ایران طی سالهای گذشته برای اواما که شعار «تغییر» و مذاکره با مقامات ایرانی را سر داده امکان پذیر نیست، و از سوی دیگر امتیازدهی به ایران با توجه به نفوذ اسرائیل و لابی صهیونیسم در هیأت حاکمه آمریکا و بویژه بین دموکرات ها نیز برای اواما امری بسیار دشوار است. اواما سیاست بوش در قبال ایران را اشتباه توصیف نموده و سیاست صحیح را استفاده از هویج ها و چماق های بزرگ دانسته است. به نظر می رسد راهی که آمریکا در مقابل ایران در پیش خواهد گرفت، با لحاظ نمودن دو موضوع ممانعت از حمله نظامی و خودداری از امتیازدهی، همراه باشد و آن می تواند کاربرد تهدیدات نیمه سخت و نرم و استفاده بیشتر از قدرت نرم افزاری باشد. طبیعتاً در ماه های اول ریاست جمهوری، اواما از محبوبیت نسبی بیشتری برخوردار خواهد بود و با استفاده از همین فرصت فشارهای بین المللی علیه ایران را افزایش خواهد داد؛ مذاکرات ۱+۵ ادامه می یابد و قطعنامه های جدیدی که حاوی تحریم های بیشتر علیه ایران بویژه در حوزه انرژی هسته ای هستند به تصویب خواهد رسید. این اقدامات ممکن است با پیگیری

شعار مذاکره مستقیم با مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی ایران همراه شود که صرفاً با هدف افزایش قدرت چانه زنی آمریکا در متحد کردن کشورهای غربی و ایجاد اجماع بین المللی علیه ایران صورت خواهد گرفت. اوپاما معتقد است مذاکره مستقیم با مقامات ایران به سیاست آمریکا برای تحریم های گسترده تر، اعتبار بیشتری خواهد بخشید. در مجموع، انزوای بیشتر و مهار قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی ایران، سیاست محوری آمریکا در دوران اوپاما خواهد بود. اکنون، مهار ایران به کلید حل سایر مشکلات آمریکا در منطقه تبدیل شده است.

غزه: منازعه اسرائیل-حماس که از ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸، آغاز شده بود پس از ۲۲ روز تهاجم گسترده هوایی و زمینی نیروهای اسرائیلی به باریکه غزه در اواسط ژانویه ۲۰۰۹ فروکش کرد. در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۹، و درست یک روز پس از سوگند اوپاما به عنوان رئیس جمهور آمریکا، نیروهای اسرائیلی به طور کامل از باریکه غزه عقب نشینی کردند (New York Times, 2009a). خانم هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا نیز متعهد شد تا ۹۰۰ میلیون دلار برای روند بازسازی غزه کمک کند. این در حالی است که برخی از کارشناسان با انتقاد از این اقدام وزیر امور خارجه آمریکا عنوان کردند که این پول برای مقاصد دیگری مورد استفاده قرار خواهد گرفت (Starr, 2009). جورج میچل فرستاده ویژه اوپاما برای صلح خاورمیانه طی سفری ۸ روزه به خاورمیانه که از ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹ آغاز شد با محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین وایهود اولمرت، نخست وزیر وقت اسرائیل دیدار و گفت و گو کرد. جورج میچل پس از دیدار با محمود عباس در رام الله عنوان کرد که برای جلوگیری از قاچاق غیر قانونی سلاح به غزه باید سازو کاری باشد تا کالاهای مجاز به صورت قانونی به غزه وارد شوند و این کار باید با مشارکت تشکیلات

خودگردان باشد. اواما بر این باور است که آتش بس بلندمدت تضمین کننده صلح پایدار نیست و به همین دلیل در جست و جوی راه حلی است که براساس آن دو دولت در کنار هم و در صلح و امنیت زندگی کنند (Kershner, 2009).

سوریه: هیلاری کلinton، وزیر امور خارجه امریکا عنوان کرده است که دولت اواما روابط خود را با سوریه مورد تجدید نظر قرار خواهد داد. این درحالی است که دولت بوش پسر بارها این کشور را به حمایت از تروریسم متهم کرده بود در ۳ مارس ۲۰۰۹ هیلاری کلinton از تمایل ایالات متحده برای اعزام دو فرستاده به سوریه خبر داد.

اسرائیل: پیش و پس از انتخاب باراک اواما به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده، برخی از یهودیان از جمله جوزف لیبرمن، سناتور امریکایی تعهد اواما به امنیت اسرائیل را مورد پرسش قرار داده بودند. اواما عنوان کرده که از اسرائیل حمایت میکند و خللی به اتحاد اسرائیل - امریکا در دوره ریاست جمهوری او وارد نخواهد شد. در ژانویه ۲۰۰۹، اواما از درگیری های شدید بین اسرائیل و حماس در باریکه غزه ابراز گرانی کرده و یادآور شده بود که در این باره اظهار نظر نمی کند آن را به دولت بوش پسر واگذار می کند تا موضع رسمی دولت ایالات متحده را در قبال منازعه اعلام کند. در مارس ۲۰۰۹، هیلاری کلinton، وزیر امور خارجه امریکا، به اسرائیل سفر کرد. وی ضمن حمایت از تاسیسات دولت فلسطینی، در باره شهرک سازی اسرائیل و تخریب منازل فلسطینی ها در بیت المقدس شرقی هشدار داده و یاد آور شد که این اقدام برای روند صلح مفید نیست (Ravid, 2009). در حقیقت استراتژی اعلام شده از سوی اواما در مورد خاورمیانه به این شکل است که همه این کشورها به یک صورت نگریسته و علت ها، ریشه یابی نشده است. از سوی دیگر امریکا، که داعیه مبارزه با القاعده و تروریسم را دارد، با عربستان به

عنوان یک دوست و هم پیمان تعامل دارد، درحالی که ریشه القاعده در این کشور است. وهابی ها با ایجاد مدارس دینی در پاکستان و افغانستان در راستای توسعه طرز تفکر خود گام برداشتند و متأسفانه امروز جهان اسلام و به خصوص کشورهای عربی را به مشکل القاعده مبتلا کردند. حمایت عربستان از سلفی ها، با ارسال دلارهای نفتی و بی سوادی در بسیاری از کشورهای اسلامی، باعث شد که القاعده به سرعت رشد و نمو کند و با خودروهای بمب گذاری و قتل و تکفیر مخالفان، به اهداف پلید خود برسد. درحالی که خود این تکفیر کردن ها، مقدمه‌ای برای خشونت و تروریسم خواهد بود، خود آنها (القاعده) نیز بر این اعتقاد هستند که قدرتمند بودن، موجب به دست آمدن حق خواهد بود. اما ناگفته نماند، این دیدگاه، با کشتارهای انسان های بی گناه و برخورد حذفی با مخالفان تاکنون نه تنها نتیجه نداده است، بلکه، جز لعن و نفرین مسلمانان چیز دیگری برای آنها در بر نداشته است. وهابیون با استفاده از ناآگاهی دینی افراد و جعل مسائل و موضوعات و احادیث دینی، تلاش می کنند، دیدگاه های خود را به عنوان اسلام واقعی در جهان جلوه دهند. متأسفانه آنها توانسته اند در برخی از کشورها که مبارزه علیه دشمن خارجی و بیسوادی وجود دارد، عقیده خود را پیش ببرند. از این دست می توان به کشورهای سومالی، یمن، افغانستان و پاکستان اشاره کرد که چگونه گروه هایی با داعیه اسلام و عملیات استشهادی، زنان و کودکان بی گناه را هدف حملات خود قرار داده و آنها را به خاک و خون می کشند. نکته دیگر این موضوع است که خود آمریکا در برهه ای از زمان با سازماندهی نیروهای ضدشوروی سعی در حذف رقیب دیرینه خود در منطقه را داشت. برای نمونه میتوان به کمکهای مالی آمریکا برای توسعه مراکز آموزشی دینی در پاکستان (که بعداً به مدارس دینی طالبان تبدیل شد) اشاره کرد. همچنین موضوع توسعه و گسترش

وهابیت در یمن و سومالی که قبلاً به آن اشاره شد که چگونه آمریکا با حمایت از وهابی ها مراکزی با برای فعالیت های القاعده در منطقه تأسیس کرد. به همین جهت است که استراتژی اعلام شده اوباما در مورد مبارزه با تروریسم و اتکا بر روی نظامیگری، محکوم به شکست است، چراکه در بطن آن نه تنها دوگانگی حرف و عمل وجود دارد، بلکه علت ها نیز ریشه یابی نشده است. اعلام استراتژی نظامی آمریکا در منطقه از سوی اوباما به این معنی است که کشتار افراد بی گناه با هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان ادامه دارد. همچنین بمباران مناطق مسکونی و قتل عام مردم افغانستان تحت لوای مبارزه با طالبان و القاعده تا زمان خروج احتمالی نیروهای اشغالگر ادامه خواهد داشت. در یمن نیز که آمریکا از آن به عنوان پایگاهی برای القاعده نام می برد، حمایت از رژیم دیکتاتوری «علی عبدالله صالح» به عنوان نخستین قدم برای مبارزه با تروریسم در نظر گرفته شده است و در این خصوص کمک های نظامی و مالی از سوی کاخ سفید و عربستان به آن کشور سرازیر شده است. در حالی که رژیم حاکم بر یمن، با توسل به حربه زور و چراغ سبز آمریکا، اقدام به سرکوب خواسته های اولیه مردمی و بسط و گسترش سلطه خود در شمال و جنوب کشور را دارد. چندی پیش نیز در خبرها آمده بود که بر اثر بمباران هواپیمای ناشناس ۶۲ نفر در استان «ابین» یمن به خاک و خون کشیده شدند که بعداً مشخص شد، هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی با بمباران منطقه ای به عنوان محل استقرار اعضای القاعده ۶۲ زن و کودک و سالمند را به خاک و خون کشید. استراتژی اوباما در مورد فلسطین نیز تاکنون نتیجه ای برای آمریکا نداشته است، گرچه بر حول این دو محور قرار دارد که حمایت از اسرائیل یک اصل اساسی برای غرب است و در کنار آن باید جریان سازشکار تقویت شود، اما حتی با تقویت جریان سازشکار، طی یک سال گذشته، چیزی دست آمریکا را

نگرفته و کاخ سفید به شکست در دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده، اعتراف کرده است. دولت اواما به خوبی به این موضوع واقف است که حل نزاع طولانی مدت اعراب و اسرائیل، مشروط به وادار کردن اسرائیل در پذیرش یک دولت فلسطینی با مرزهای مشخص و با پایتختی قدس است. اما این موضوع که تازگی ندارد و اواما همانند «بندباز» تازه کاری است که می خواهد بر ریسمان نازکی، ارتفاع بلندی را طی کند و متأسفانه برخی از سران کشورهای عربی و مسلمان به این بندباز سیاست در خاورمیانه اطمینان و اعتماد کرده اند. در طول سالهای گذشته فعالیت دولت باراک اواما و رفت و آمدهای فرستادگان آمریکا به خاورمیانه نه تنها کارساز نبوده، بلکه موجب تقویت تصمیم اسرائیل برای ادامه شهرک سازی شده است. رژیم صهیونیستی بر این باور است که با اتخاذ موضع سرسختانه خواهد توانست، سازشکاران را به گرفتن امتیازات کوچک، قانع کند که آخرین آن، آغاز مذاکرات غیرمستقیم صلاح در منطقه است. رژیم صهیونیستی اسرائیل اگرهم بر فرض محال، اجازه تأسیس یک دولت فلسطینی را در مرزهای ۱۹۶۷ بدهد، در واقع بر اشغالگری خود مهر تأیید خواهد گذاشت، چیزی که از لحاظ قانونی بعداً در مراجع بین المللی قابل پیگرد خواهد بود. به همین خاطر سران رژیم صهیونیستی با استفاده از موضوع گذشت زمان که باعث می شود، پایه های خود را مستحکم کند، با اعراب سازشکار، وارد خوش و بش شده است. در این میان نقش حکومت مصر، نه به عنوان یک کشور مسلمان، بلکه به عنوان یک واسطه در مذاکرات در نظر گرفته شده است. سردمداران دولت مصر هم خود را تافته ای جدا بافته از جهان اسلام می دانند و بر این اعتقادند که اسرائیل یک رژیم اشغالگر و دشمن نیست، بلکه یک همسایه پرسود و منفعت برای آنها است که باعث شده سالانه میلیاردها دلار آمریکایی به آنجا سرازیر شود. تناقضات در استراتژی اواما در مقابل

کشورهای منطقه باعث شده است که نه تنها، موضوعاتی مانند تروریسم و القاعده حل نشود، بلکه، همان مشکلات موجود، چند برابر شده و افراط گرایی در منطقه بیشتر از گذشته افزایش یابد (<http://www.islamtimes.org/vdchiini.23n-dftt2.tx>).

بیداری اسلامی، چالش فرا روی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه:

بیشتر مردم در ایالات متحده معتقدند که دولت آمریکا از طریق سیاست خارجی خود اولویت بالایی برای توسعه مردم سالاری قائل است. به هر حال، این درست نیست. دولت آمریکا منافع نظامی راهبردی خود را توسعه می دهد، همان طور که در مواقع مورد لزوم منافع اقتصادی تجارت آمریکا را توسعه می بخشد. توسعه مردم سالاری، نیازمند حمایت از حکومت های استبدادی و حتی گاهی اوقات، سرنگونی حکومت های دموکراتیک و جایگزینی آنها با حکومت های دیکتاتوری نیست. حوادث اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا این الگوی آمریکا در حمایت از دیکتاتورها را به نمایش گذارده است. ایالات متحده تلاش کرده است تا دوستان دیکتاتور طولانی مدت در بحرین، یمن، کویت و عربستان سعودی و مصر را در قدرت حفظ نماید، اگرچه مردمی که به طور مسالمت آمیز در حال مبارزه برای سرنگونی این دیکتاتوری ها هستند، دقیقاً متقاضی آن چیزی هستند که آمریکا ادعا می کند: مردم سالاری. دهه ها بود که سیاست خارجی آمریکا از دولت های استبدادی در این کشورهای عربی بهره مند بود زیرا حاکمیت به گونه ای بود که رهبر این کشورها هر آنچه را که می خواست با کم ترین مخالفت و یا توجه به افکار عمومی انجام می داد، اما ایجاد مردم سالاری در این کشورها سیاست های آمریکا را به نحو چشمگیری به افکار عمومی در این کشورها منوط می کند. متقاعد ساختن حاکمان برای آمریکا آسان خواهد بود، اما آمریکا باید بیشتر از گذشته در اجرای سیاست های خود به افکار عمومی

اعراب توجه کند. (www.strategicreview.org) نوام چامسکی، نویسنده و نظریه‌پرداز بنام آمریکایی هم زمان با آغاز خیزش مردم خاورمیانه بر ضد نظامی‌های دیکتاتوری گفته بود که مردم سالاری در خاورمیانه دشمن اصلی منافع آمریکاست. بر همین اساس آمریکا زمانی که با موج بیداری اسلامی مردم خاورمیانه مواجه شد تصمیم گرفت تا «مردم سالاری هدایت شده» را برای واپایش (کنترل) آنها در پیش بگیرد. مثال مصر نمونه‌ی بارزی است که نشان می‌دهد آمریکا چگونه با این حربه سعی در خارج کردن مسیر انقلاب‌ها و بیداری اسلامی از مسیر اصلی خود دارد. آمریکا در ابتدای قیام مردم مصر در قبال آن سکوت کرده و سیاست یکی به نعل، یکی به میخ را در پیش گرفته بود اما زمانی که دریافت مردم مصر در خواسته‌ی خود مصمم هستند در حمایت از قیام آن‌ها وارد میدان شد و از مبارک خواست تا از قدرت کنار برود. (بیاتی، ۱۳۹۰) از این رو، شکل‌گیری بهار عربی در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا و سقوط رژیم‌های دیکتاتوری بار دیگر چالشی اساسی فرا روی سیاست خارجی آمریکا در منطقه ایجاد کرد. والت استریت ژورنال سیاست خارجی آمریکا را در خصوص این خیزش‌ها [این چنین] تشریح می‌کند:

دولت اوپاما در حال تلاش برای کمک به حفظ متحدان بلند مدت خود می‌باشد که [که مردم آنها] مایل به انجام اصلاحات در قدرت هستند، حتی اگر به معنای خواسته‌های کاملاً دموکراتیک شهروندان به تازگی جسارت یافته آنها باشد، زیرا اگر آمریکا دیکتاتورهای عرب همچون پادشاهی بحرین را رها کند، زنجیره‌ای از قیام‌ها می‌تواند [دیگر دولت‌های عرب طرفدار آمریکا را] از قدرت برکنار نماید.

بنا بر این، چرا باید مطالبات مردم سالاری خواهی مردم این کشورها معطل بماند؟ چرا آمریکا به حالت انتظار نشسته، در حالی که متحدان نزدیک آنها در حال کشتار تظاهر

کنندگان مسالمت آمیز هستند؟ و چگونه سقوط این دیکتاتورهای عرب حامی آمریکا بر منافع ایالات متحده در منطقه تأثیر خواهد گذاشت؟

اگر انقلاب‌های دموکراتیک در سرتاسر خاورمیانه و شمال آفریقا به موفقیت دست یابد، منافع آمریکا در چندین جهت متحمل زیان خواهد شد. ایالات متحده چند چیز را از دست خواهد داد:

۱. ده‌ها بلیون دلار سالیانه ناشی از فروش تسلیحات به حکومت‌های عرب؛
۲. پایگاه‌های کلیدی نظامی/دریایی در قلب اصلی‌ترین منطقه تولید انرژی جهان؛
۳. همکاری اطلاعاتی و نظامی در جنگ به اصطلاح علیه تروریسم از جانب حکومت‌های عرب که هم اکنون متحد آمریکا هستند. (قیاسی، ۱۳۹۱: ۳)

پدیده تروریسم و تروریسم هسته‌ای: اولاً برای واژه‌ی تروریسم تعریف نشده است اما در اینجا به مخالفان سیاست‌های دولت ایالت متحده که در قالب مبارزات جسته و گریخته بر ضد منافع این دولت در نظام بین‌الملل دست به اقداماتی می‌زنند که معمولاً به صورت نظامی است تروریسم گفته می‌شوند حال اگر این گروه‌ها از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و هسته‌ای در عملیات‌های نظامی خود استفاده کنند بدان واژه‌ی تروریسم هسته‌ای اطلاق می‌شود. تعریف تروریسم هسته‌ای در استراتژی جدید هسته‌ای آمریکا امکان تفسیر‌گرایی جدید از مقوله‌ی امنیت و تهدید جهانی را علیه کشورهای که در صدد استفاده صلح آمیز از فناوری هسته‌ای هستند، برای واشینگتن فراهم می‌کنند. (متقی و رهنورد، ۱۳۸۹: ۱۴۸). تروریسم هسته‌ای بزرگترین تهدیدی است که در قرن حاضر امنیت جهانی را به مخاطره می‌افکند و پرداختن به این تهدید عاجل‌ترین وظیفه‌ای می‌باشد که جامعه بین‌الملل بر دوش دارد. با این حال بودن مشارکت و همکاری بین‌المللی توفیقی در ممانعت

و پیشگیری از سرقت، انحراف و استفاده نامناسب از مواد و فناوری های هسته‌ای در پی نخواهد آمد؛ چرا که باید قاچاق غیر قانونی مواد هسته‌ای را کشف و شناسایی نموده و نسبت به تروریست های احتمالی هسته‌ای واکنشی مؤثر و کار آمد اتخاذ گردد. مع ذلک «طرح جهانی مبارزه با تروریسم هسته‌ای» از حمایت کامل ایالات متحده آمریکا برخوردار است، از این رو تعهد نسبت به اجرای اصول مندرج در طرح مزبور و التزام عملی به آن و نیز همکاری با ظرفیت موجود، موجبات پیشگیری و سرکوب این پدیده وحشتناک در قرن حاضر می گردد.

کنفرانس امنیت هسته‌ای واشینگتن (۲۰۰۹): اجلاس امنیت هسته‌ای در ۱۲ و ۱۳ آوریل ۲۰۱۰ در واشینگتن برگزار شد. تمرکز اصلی این کنفرانس بر چگونگی افزایش ایمنی پلوتونیوم و اورانیوم برای جلوگیری از تروریسم هسته‌ای بود. به عبارت دیگر دستور کار این نشست «امنیت مواد و تجهیزات و جلوگیری از انتقال آنها به تروریست ها» بود. این کنفرانس در حالی برگزار می شد که پیمان موسوم به استارت جدید در ۸ آوریل ۲۰۱۰ بین باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده و دیمیتری مدودف رئیس جمهور روسیه در پراگ به امضا رسید. پس از این کنفرانس نیز ایران میزبان کنفرانس بین المللی خلع سلاح و عدم اشاعه در ۱۷ و ۱۸ آوریل بود. در مه ۲۰۱۰ نیز کنفرانس بازنگری پیمان عدم اشاعه سلاحهای هسته‌ای (NPT) در مقر سازمان ملل در نیویورک برگزار شد (Wikipedia, 2010d).

هیئت های نمایندگی از اتحادیه اروپا، آژانس بین المللی انرژی اتمی و همین طور سازمان ملل متحد نیز در این نشست شرکت کردند. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل برنامه خود را برای حضور در کنفرانس، لغو و در آن شرکت نکرد. او نگران بود که برنامه

هسته ای اسرائیل در این کنفرانس مطرح و برخی شرکت کنندگان، خواستار امضای پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای از جانب اسرائیل شوند. هرچند به نظر می رسد مقامات امریکایی اطمینان داده بودند که در این کنفرانس از مطرح شدن برنامه هسته ای اسرائیل جلوگیری خواهند کرد. برخی کارشناسان بر این باورند که عدم شرکت نتانیاهو در این کنفرانس نشان دهنده سردی روابط اسرائیل با ایالات متحده است. این نکته را نیز باید خاطر نشان کرد که ایالات متحده از روند شهرک سازی ها در منطقه مورد مناقشه بیت المقدس شرقی بسیار ناراضی است (Walker, 2010). در پایان کنفرانس امنیت هسته ای نیز بیانیه غیر الزام آوری صادر شد که براساس آن شرکت کنندگان از تروریسم هسته ای به عنوان «یکی از چالش برانگیزترین تهدیدهای امنیت بین المللی» یاد کردند (ملکی، ۱۳۸۹: ۱۲۴-۱۲۲).

نام حقوق بین المللی همانند دیگر نظام های حقوقی ناگزیر از جرم انگاری اقدامات نقض عواقد بنیادین و آرمانه خود می باشد. بررسی و مطالعه جرائم شناخته شده در نظام حقوق بین المللی کنونی موبد این دیدگاه است. از این رو ارتکاب این گونه اقدامات مخاطره انگیز همچون تروریسم در صحنه بین المللی با اهداف اختلال در ثبات امنیت بین المللی تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی به شمار می آید. بدیهی است که اقدامات تروریستی به مثابه خشونت سخت متضمن تشکیلات و سازمان هایی هستند که به طور مستمر، منظم و برنامه ریزی شده به انحاء مختلف امنیت را به مخاطره می افکنند. مع ذلک قبل از وقوع اقدامات تروریستی در سپتامبر ۲۰۰۱ وظیفه پیشگیری و مقابله با اینگونه اقدامات بر عهده اراده جهانی در قالب معاهدات بین المللی نهاده شده بود که پس از وقوع آن حملات و به رغم وجود قطعنامه های متعدد صادره از مجامع بین المللی، ناکارآمدی

کنوانسیون‌های دوازده گانه ضد تروریستی آشکار گردید. بر همین اساس تفکر تصویب یک معاهده‌ای که توانایی مقابله با تهدیدات تروریستی و چالش‌های موجود در قرن حاضر را داشته باشد، ایجاد گردید. لازم به ذکر است کنوانسیون مذکور اولین معاهده ضد تروریستی می‌باشد که پس از حملات ۱۱ سپتامبر به تصویب رسید. ایالات متحده از بدو تصویب کنوانسیون، قویا آن را تحت حمایت قرار داد و وقتی کنوانسیون برای امضاء در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۵ مفتوح بود، دومین کشوری بود که آن را امضاء نمود. همچنین دبیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ضمن تأیید کنوانسیون، کلیه دولت‌ها را فراخواند تا «کنوانسیون را بدون هیچ گونه تاخیری امضاء نموده و مورد تصویب قرار دهند». از این رو کنوانسیون در ۷ جولای ۲۰۰۸ لازم‌الاجرا گردید، که تا جولای ۲۰۰۸، عداد کشور های امضاء کننده و اعضای آن به ترتیب ۱۱۵ و ۴۱ عضو بود. کنوانسیون مزبور دارای معیارهای بین‌المللی بوده که در صدد افزایش همکاریها میان کشورها جهت مبارزه با تروریسم هسته‌ای میباشد. به علاوه دارای ساختاری مشابه با سایر کنوانسیون‌های ضد تروریستی است که ایالات متحده در آنها عضو میباشد. مانند عضویت آمریکا در «کنوانسیون بین‌المللی مبارزه با بمب‌گذاری‌های تروریستی» و «کنوانسیون بین‌المللی سرکوب تأمین مالی تروریسم» است. به خصوص کنوانسیون تروریسم هسته‌ای مقرر میدارد که دولتهای عضو اقدامات جنایی مشخص را مجرمانه قلمداد نموده و آن را جرم‌انگاری کنند. همچنین «کلیه معیارهای قابل اجرا» را از طریق اتخاذ تمهیدات پیش‌گیرانه جهت ممانعت از هر گونه فعالیت مجرمانه به کارگیرند. در میان اقدامات مطرح شده ایالات متحده آمریکا پیشنهاد کرده است تا همه کشورها تمامی سلاح‌ها و مواد هسته‌ای قابل کاربرد در ساخت این قبیل سلاح‌ها را مشمول حراست شدید قرار دهند. آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای سازمان ملل متحد نیز

پیشنهاد محدودیت فرایند جدا سازی پلوتونیوم و اورانیوم بسیار غنی شده در برنامه هسته ای صلح آمیز کشورها را مطرح کرده و همچنین خواستار محدودیت تولید مواد جدید از طریق باز فرآوری و غنی سازی تحت کنترل چند ملیتی شده است.

تسلیح ظرفیت سازی: در حالی که ممکن است راه حل واحد و جهان شمولی برای پیش گیری از تروریسم هسته ای وجود نداشته باشد، مفهوم «بهترین شیوه های اقدام» مبین این نکته می باشد که رویکرد موفقیت آمیز یک کشور را می توان در سایر کشورهایی که ممکن است با همین خط روبه رو شوند اعمال کرد. این نکته یکی از اصول محوری طرح جهانی است. در همین راستا سیاست موجود ایالات متحده امریکا مبتنی با همکاری با کلیه کشورهای عضو در اجرای بخش های عملیاتی طرح جهانی میباشد. مع ذلک وجود سیاست مبتنی بر حمایت دارای یک «برنامه انگیزشی و راهبردی» بوده تا کارشناسان متخصصان بر اساس آن با اعضای که تمایل دارند تا توانمندی هایشان را افزایش داده و برای انجام اقدامات مذکور همکاری نمایند.

ارتقای کیفیت اجرا: با توجه به وجود سیاستهای ایالات متحده امریکا، «سازوکاری های راهبردی» را میتوان در جهت تسهیل ظرفیت سازی در سال آینده به کار بست و در این راستا اتخاذ اینگونه سیاستها باید مبتنی بر دو اصل نظارت و حسابداری مواد و امنیت تاسیسات هسته ای غیر نظامی باشد که بر این اساس اقدام سریع در جهت ایمن سازی مواد هسته ای و تعهد نسبت به این امر مورد تقاضای ایالات متحده امریکا می باشد. با این حال ایالات متحده امریکا در صدد تهیه و تدارک مقدمات برگزاری یک همایش راجع به «امنیت هسته ای» در آوریل سال ۲۰۱۰ بوده که با تمرکز به اصول ۲ و ۱۰ مندرج در طرح

جهانی موجبات افزایش بارقه‌های امید جهت نقش مورد اهتمام در اقدامات مذکور فراهم گردیده است.

نگاه سیاست خارجی آمریکا (اوباما) در منطقه خاورمیانه به پدیده تروریسم و تروریسم هسته‌ای:

وقایع اخیر خاورمیانه از چند جهت برای اوباما مهم است، وی به طور کلی به علل ایجاد شرایط تغییر در خاورمیانه، اهمیت منطقه برای آمریکا و در نتیجه خطر تغییرات برای آمریکا در این منطقه و راه حل و واکنش مناسب آمریکا به این تغییرات می‌پردازد. در حقیقت روند ناقص استعمارزدایی در منطقه خاورمیانه یکی از اصلی‌ترین عللی است که اوباما وقایع اخیر را به آن نسبت می‌دهد. از نظر اوباما علیرغم استقلال یافتن کشورهای این منطقه از استعمار، قدرت در دست عده کمی از افراد تمرکز یافت. همچنین فقدان نهادهای مدنی مثل احزاب، قوه قضاییه مستقل، انتخابات آزاد و منصفانه در این کشورهای به استقلال رسیده موجب تشدید روند تجمیع قدرت و نبود فرایند بازتوزیع قدرت در این کشورها شد. اوباما تاکید بر موضوعاتی مثل چندپارگی قومی، نژادی و مذهبی، به عنوان عامل بی‌ثباتی در خاورمیانه را ادعای رهبران و اپوزیسیون‌های آنها را برای حفظ یا خارج کردن قدرت از دست حاکمان می‌داند و پیشرفت تکنولوژیک امروزین را عامل سازمان یافتن جوانان و در نتیجه بازیگری و قدرت یافتن آنان معرفی می‌کند. لذا، اوباما در تبیین علت ایجاد این وقایع، علل بیرونی مثل فشار قدرتهای بزرگ بر کشورهای منطقه خاورمیانه را در دوران جنگ سرد و پس از آن و دخالت‌هایی مثل براندازی‌ها و کودتاها را به عنوان عللی که موجب بلوغ نیافتن کشورهای خاورمیانه شدند، کاملاً نادیده می‌گیرد. اوباما منطقه

خاورمیانه را علیرغم فاصله اش از آمریکا، برای اقتصاد و امنیت آن کشور حائز اهمیت می‌داند. از نظر او، ایام، آمریکا برای دهه‌ها، مجموعه‌ای از منافع اصلی را مثل مبارزه با تروریسم و توقف اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، امن کردن جریان آزاد تجارت، حفظ امنیت اسرائیل و تعقیب صلح اسرائیل-اعراب در این منطقه دنبال کرده است. در عین حال، او با معتقد است دنبال کردن صرف و سطحی این منافع در گذشته و عدم توجه به شرایط داخلی کشورهای این منطقه باعث شده است تا نارضایتی‌هایی برای مردم این کشورها به وجود آید که امکان قطع منافع را برای آمریکا بالا می‌برد (بی‌نام، ۱۳۹۰: ۲). مبارزه با تروریسم خاورمیانه مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا در هزاره سوم قرار دارد. اما اهمیت خاورمیانه بر سیاستمداران آمریکا از جاذبه بیشتری برای حضور برخوردار ساخته است، ماهیت حیات ارزشی در این منطقه است. ارزشهای حاکم بر منطقه به شدت در تعارض با ارزشهای مورد نظر آمریکا که متناسب با منافع او هستند، قلمداد می‌شوند. بدین روی آمریکائیکه دگرگونی بنیادی را در ساختارهای فکری و ارزشی در قالب طرح خاورمیانه بزرگ ضروری می‌یابند. در این طرح با همه اجزای آن یعنی تلاش برای ایجاد ثبات در خاورمیانه بر اساس تحکیم و تثبیت ارزشها و شکل دادن مجدد به کشورهای منطقه بر اساس تبدیل نظامهای سیاسی به حکومتهایی مبتنی بر عناصر جامعه مدنی با ارزشهای غرب هماهنگی داشته باشد. میتوان پیوند میان عناصر گفتمانهای اصلی سیاست خارجی آمریکا و تروریسم (امنیت ملی) و لیبرالیسم را دید و آن را بخشی دیگر از گفتمان نظم لیبرال دید. و این نظم لیبرال در چهارچوب ارزشهای آمریکایی و در قالب گفتمان مبارزه با تروریسم پیاده می‌شود. نظم در صحنه بین‌المللی در چهارچوب مضامین هنجاری، ارزشی و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد. و بازیگران برتر نظام بین‌المللی شکل دهنده نظم هستند دارای هویت‌های

متمایز و متفاوت هستند. به همین روی نظم بین الملل به ضرورت بازتاب ارزشهای هویتی کشور برتر است. بازیگران برای پی بردن به رفتار بیرونی توجه را معطوف به ارزشها و هنجارهای حاکم بر عملکردهای سیاسی داخلی میکنند که هویت همتایان آنها را در سیستم بین المللی سامان میدهد (Peter j. katzenstein, 1996: 369).

بنابراین آمریکا در صدد مقابله ساختن هویتها در منطقه با توجه به ارزشهای لیبرال از دموکراسی تا بازار آزاد را دارد. و در راه اشاعه ارزشهای لیبرال به سرزمینها به شدت تنیده در باورهای متفاوت و نگرشهای متعارض آمریکا مبارزه با تروریسم را ضروری میداند. و سیاست دموکراتیزه کردن آمریکا با توجه به خصلت ارزشها و هنجارهای حاکم بر منطقه برای مدت مدیدی بی ثباتی سیاسی را در منطقه به وجود خواهد آورد و این به این معنی است که آمریکا برای تامین منافع ملی و از بین بردن خطرات که متوجه ارزش و هنجارهای آنان است، سیاست مهندسی هویتی مردم خاورمیانه را دنبال می کنند و این طبیعی است که مقاومت وسیع در بین مردم در خصوص تلاش آمریکا برای دگرگون کردن هنجارهای حاکم جلوه گری کند (Nau, HENRY, 2002, 152). تأکید بر خطر تروریسم هسته ای به عنوان مهم ترین تهدید برای امنیت ملی آمریکا و امنیت جهانی اولین بار در «کنفرانس هسته ای» واشنگتن در ۱۳-۱۲ آوریل ۲۰۱۰ مطرح گردید و سپس در کنفرانس هسته ای سنول در ۲۶-۲۷ مارس ۲۰۱۲ بر آن تأکید شد. دیدگاه غالب در آمریکا بر فوری بودن و جدی بودن خطر تروریسم هسته ای و متعاقباً بسیج عمومی جامعه بین المللی برای مبارزه با آن تأکید می کند. این امر خود از لحاظ سیاست گذاری تاثیرات و عواقبی در روابط دولتها در صحنه سیاست بین الملل از جمله در روابط ایران و آمریکا به همراه داشته است. کاخ سفید به ریاست باراک اوباما، رئیس جمهوری آمریکا استراتژی جدیدی را در منطقه

طراحی کرده است که بنا به این طرح استفاده از قدرت های جدید، حمایت از هم پیمانان، تضمین انتقال محموله های نفتی، مبارزه با القاعده و منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی در راس امور قرار دارند. همچنین از کاخ سفید انتظار می رود که تمرکز خود را بر فرایند صلح میان اسرائیلی ها و فلسطینیان، پرونده هسته ای ایران و میانجی گری در سوریه قرار دهد. به نوشته روزنامه نیویورک تایمز بازنگری ها بر اساس مطالبه ای از سوی باراک اوباما، رئیس جمهوری امریکا به سوزان رایس که اعتماد بسیاری به او دارد و در ژوئن گذشته سمت نمایندگی امریکا در سازمان ملل را از او گرفت تا ماموریت بزرگ تری را در خصوص امور خاورمیانه به وی محول کند، انجام شده است. به نوشته این روزنامه بازنگری بر اساس واقع گرایی شدید در حوادث جدید و واقعیت های ثابتی که در خاورمیانه رخ داده حاصل شده است. اهمیت تحولات در منطقه به اندازه ای بالا است که حتی برای ۲۴ ساعت هم نمی توان از آنها غافل ماند. استراتژی جدید اوباما تلاش دارد تا همانند روسای جمهور سابق از افکار عمومی دور باشد و اجازه ندهد چیزی از طرح هایش به بیرون درز کند، به ویژه می خواهد مثل زمان جورج بوش پسر باشد که تلاش می کرد نسبت به موضوع ها تحفظی را لحاظ کند و درباره موضوعاتی نظیر "نشر دموکراسی و دستورالعمل های آزادی های شهروندی و سیاسی که حتی باعث شد بوش به خود اجازه حمله به عراق بدهد"، بی محابا نزد افکار عمومی اظهار نظر نکند و اجازه ندهد که چیزی از آن هم به بیرون درز کند. باراک اوباما از زمان آغاز دوران ریاست جمهوری اش تلاش کرده است تحولی شگرف در سیاست های ایالات متحده به ویژه در مسائل اقتصادی و نظامی در برابر آسیا به خصوص در تمرکز در رقابت با چین ایجاد کند و در عین حال خود را از منازعات خاورمیانه نیز تا اندازه ای خارج کرده است. در این میان جان کری، وزیر امور خارجه

امریکا پرونده فرایند صلح فلسطینی - اسرائیلی را در دست گرفته و کاخ سفید نیز بیشترین ثقل خود را بر روی پرونده هسته‌ای ایران و حل و فصل سریع آن قرار داده است.

ارزیابی تروریسم هسته‌ای از نگاه ایران: نوع نگاه آمریکا به جایگاه ایران در موضوع تروریسم هسته‌ای یعنی تاکید بر تم تسلیحاتی و بازدارندگی برنامه هسته‌ای ایران از یک سو و نفی پذیرش ظرفیت‌های ایران در برخورد با تروریسم هسته‌ای با عدم دعوت از ایران برای شرکت در کنفرانس‌های امنیت هسته‌ای از سوی دیگر ضمن اینکه این موضوع را به صورت یک چالش برای ایران مطرح می‌کند خود تناقض‌ها و محدودیت‌هایی را در مدیریت موضوع تروریسم هسته‌ای از سوی آمریکا ایجاد می‌کند. اما برای ایران موضوع تروریسم هسته‌ای چگونه ارزیابی می‌شود؟ از یک دیدگاه ایرانی طرح موضوع تروریسم هسته‌ای همزمان می‌تواند چالش‌ها و فرصت‌هایی در حوزه سیاست بین‌المللی و روابط دولتها به همراه داشته باشد. چالش‌ها از سه جنبه قابل بحث هستند: نخست، درجه واقعی و فوری بودن تروریسم هسته‌ای برای جامعه بین‌المللی است. بر این اساس، گنجاندن تم تروریسم هسته‌ای در استراتژی جدید هسته‌ای آمریکا و ارتباط آن به مفهوم امنیت به هم پیوسته، به این کشور امکان خواهد داد که دست به تفسیر گسترده‌تری از زور با استفاده از جنگ پیشدستانه برای دفع تهدید جدید برای امنیت بین‌الملل بزند و از این طریق در امور سایر کشورها دخالت کند. در این جا مرزهای فوری بودن و یا واقعی بودن خطر تروریسم هسته‌ای در جهان مشخص نیست. بسیاری معتقدند که آمریکا در مورد این خطر اغراق می‌کند. دوم، مسئله اهداف هژمونیک آمریکا از رهبری ائتلاف جهانی در مقابله با تهدید تروریسم هسته‌ای است. این اهداف عبارتند از: «انحصارگرایی تسلیحاتی قدرت‌های بزرگ»، «تعریف حداکثری از کنترل بر موضوعات هسته‌ای در جهان»، «کنترل جریان‌های

غالب در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی»، «کنترل سوخت هسته‌ای» و در هم شکستن مقاومت دولت‌های مستقل و رقیب در برابر آن وسوم، مسئله تأکید بر بازدارندگی و ارتباط موضوع تروریسم هسته‌ای با موضوع خلع سلاح هسته‌ای جهانی است. بعضی از دیدگاهها در غرب معتقدند که طرح موضوع تروریسم هسته‌ای عمدتاً برای انحراف افکار عمومی از موضوع خلع سلاح عمومی جهانی است. از یک دیدگاه ایرانی اساساً هدف آمریکا از طرح این موضوع عمدتاً به موضوع «بازدارندگی» و حفظ «توازن قوا» در منطقه با هدف حفظ انحصار هسته‌ای اسرائیل است. این چالش‌ها سبب شده تا ایران نگاه بدبینانه‌ای به موضوع تروریسم هسته‌ای داشته باشد. به خصوص که ایران علی‌رغم هسته‌ای بودن از کنفرانس‌های تروریسم هسته‌ای کنار گذاشته شده است. این کنفرانس‌ها بدون اینکه به ایران امتیازی بدهند تعهداتی را به این کشور تحمیل می‌کنند. اما در مقابل چالش‌های موجود، موضوع تروریسم هسته‌ای می‌تواند فرصت‌هایی را هم در روابط کشورها از جمله روابط آمریکا و غرب با ایران در پی داشته باشد. این فرصت‌ها در سه جنبه حائز اهمیت هستند. نخست، همکاری و اعتمادسازی در روابط ایران و آمریکا و غرب. ایران خود یک کشور هسته‌ای و نیروگاههای هسته‌ای آن مشغول به کار می‌باشند. از این لحاظ، همکاری جامعه بین‌المللی برای حفظ امنیت مواد هسته‌ای ایران خود زمینه‌ای برای گسترش همکاریها در موضوعات هسته‌ای است. دوم، نگاه واقع‌گرایانه به بحث تروریسم هسته‌ای است. در واقع اتصال موضوع تروریسم هسته‌ای به موضوع کلاسیک تروریسم از یک سو و امنیت جهانی و امنیت خاورمیانه و همچنین موضوع بازدارندگی و برنامه هسته‌ای ایران از سوی دیگر سبب گسترده کردن ابعاد و خطرات تروریسم هسته‌ای و به تبع فشار بیش از حد و غیر واقع‌بینانه به کشورهایی مثل ایران می‌شود. سوم، نقطه شروع برای همکاری‌های منطقه‌ای است. بر

این اساس که نگاه واقع بینانه آمریکا و غرب به مسئله تروریسم هسته‌ای و پذیرش ایران به عنوان یک کشور هسته‌ای مستقل سبب همکاری همه جانبه ایران در بحث مبارزه با تروریسم هسته‌ای خواهد شد. بدون تردید این موضوع علاوه بر اینکه زمینه‌های اعتماد سازی میان دو طرف را تقویت خواهد کرد، می‌تواند نقطه عطفی در همکاری‌ها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی در زمینه‌ها و ابعاد مختلف باشد. حضور سازمان‌های تروریستی در اطراف مرزهای ایران در منطقه اهمیت همکاری این کشور در جهت مقابله با تروریسم هسته‌ای را برای نظام بین‌المللی افزایش می‌دهد. این همکاری خود سبب فراهم شدن شرایط و زمینه‌ها برای برقراری اعتماد میان ایران و غرب خواهد شد و این خود می‌تواند نقطه شروعی برای همکاری‌ها و ائتلاف‌ها برای صلح و امنیت منطقه‌ای باشد. علاوه بر این این موضوع می‌تواند منطقه را از موضوع سنتی توازن قوای منطقه‌ای در قالب بحث‌های تسلیحاتی هسته‌ای میان ایران و اسرائیل خارج کند و شرایط را جهت حرکت به سوی توازن منافع در قالب ضرورت خلع سلاح عمومی هسته‌ای در منطقه فراهم کند که همه کشورهای منطقه در بلند مدت در آن منافع مشترک دارند. با وجود این واقعیت که تروریسم هسته‌ای ممکن است در آینده یک خطر جدی باشد و به تبع آن مسائل امنیت هسته‌ای و مبارزه با تروریسم هسته‌ای نیز مطرح است، نباید بر فوری بودن خطر تروریسم هسته‌ای به شکل فعلی تاکید شود. چون نظام بین‌الملل و روابط دولتها و ملتها را امنیتی‌تر می‌کند. آمریکا و غرب باید با یک نگاه واقع بینانه‌تری به موضوع خطر تروریسم هسته‌ای توجه داشته و همزمان به موضوع خلع سلاح هسته‌ای در سطح جهانی و منطقه‌ای توجه کنند. نهایتاً ضمن اینکه خطرات ناشی از دسترسی گروه‌های خشونت‌گرا به مواد و تسلیحات هسته‌ای را نباید نادیده گرفت باید از اغراق بیش از اندازه در خطرات و فوری بودن

موضوع تروریسم هسته ای پرهیز کرد. بی تردید استثنا کردن همکاری با کشورهای مثل ایران که مواد و راکتورهای هسته ای دارند از دستور کار کنفرانس های امنیت هسته ای باعث چالش جدیدی در سطح روابط این کشور با قدرتهای بزرگ شده و بر بی اعتمادی های موجود می افزاید. با روی کار آمدن دولت عمل گرای روحانی و فراهم شدن زمینه های نزدیکی ایران و غرب، حرکت مثبت غرب و آمریکا در مشارکت ایران در بحث تروریسم هسته ای خود می تواند یک زمینه خوب اعتماد سازی در سیاست داخلی ایران و عامل تقویت اجماع بین نخبگان سیاسی در روند گفتگوهای جامع هسته ای باشد. (دیپلماسی ایرانی / ۱۳ اسفند ماه ۱۳۹۲)

نتیجه گیری

بطور کلی می توان گفت اگرچه اصول سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه همچنان ثابت خواهد ماند، اما تغییر رئیس جمهور قطعاً با تغییر در تاکتیک ها و ایجاد فضای جدید در زمینه های مختلف همراه خواهد بود. بنابراین همچنان شاهد تداوم سیاست های خارجی آمریکا در خاورمیانه خواهیم بود؛ ولی طبیعتاً عناصری از تغییر در این سیاست ها بوجود خواهد آمد. ضمن آن که «تغییر»، شعار اصلی و محوری اوباما در انتخابات بوده و قدرت چانه زنی رأی دهندگان و مخالفین سیاست های بوش را افزایش می دهد و به یک خواست و انتظار عمومی بین مردم آمریکا تبدیل گردیده است. به عبارت دیگر آنچه را که می توان انتظار تداوم در آن را داشت، اصول کلی خط مشی های سیاست های آمریکا جهت حضور و کنترل منطقه ژئواستراتژیک خاورمیانه است؛ اما از سوی دیگر تغییر و تحولاتی در سیاست های افراطی، تنش زا و جنگ طلبانه دوران بوش که عمدتاً منجر به ناکامی و شکست گردیده نیز پدیدار خواهد شد. از این رو شیوه تعامل و اجرای سیاست های آمریکا در

دوران اوباما با شکل جدیدی از آرایش نیروهای سیاسی و نظامی و ارایه تعریف‌های جدید از ماموریت‌ها و اهداف پیگیری می‌گردد. بدون تردید باراک اوباما سیاست خارجی آمریکا را با کاربرد دیپلماسی فعال، تکیه بر ارزش‌ها و اصول و تاکید بر چند جانبه‌گرایی دنبال خواهد نمود. محور قرار دادن "تروریسم هسته‌ای" در "بازنگری موضع هسته‌ای آمریکا NPR" با مساله خلع سلاح هسته‌ای جهانی ارتباط مستقیم دارد. دو نکته اساسی در استراتژی جدید هسته‌ای آمریکا دیده می‌شود: اول این که آمریکا از سلاح هسته‌ای بر علیه کشورهایی که از این نوع سلاح‌ها بی‌بهره هستند استفاده نخواهد کرد به استثناء ایران و کره شمالی. در مورد اشاره استراتژی جدید هسته‌ای آمریکا به ایران باید گفت که این یک مساله جدید است چرا که برای اولین بار است آمریکا دو کشور غیر هسته‌ای را در استراتژی نوشته شده‌ای تهدید می‌کند. این مساله با مفهوم بازدارندگی که مفهومی کاملا جنگ سردی است ارتباط دارد و نشان می‌دهد که آمریکا همچنان استفاده از سلاح هسته‌ای را بر مبنای بازدارندگی دنبال می‌کند. در اینجا تکیه بر تسلیحات هسته‌ای به بهانه ایجاد امنیت مانع جدی برای خلع سلاح اتمی در سطح جهانی است. به بیان دیگر استفاده از بازدارندگی برای تهدید کشورها خود با اصولی که دولت اوباما در قالب جهان چند جانبه و پیگیری صلح و ثبات در جهان دنبال می‌کند، مغایرت دارد چرا که زمانی که کشورها با بازدارندگی تهدید شوند، هر کشوری حق خود می‌داند که به هر شکل ممکن مانع از چنین تهدیدی شود. در واقع این مساله توجیهی برای دفاع از خود است. بنابراین استراتژی جدید هسته‌ای اوباما هر چند از سوی دولت او گامی در جهت صلح جهانی عنوان شده اما همچنان ماهیت استراتژی قدیمی آمریکا مبتنی بر تهدید را دارد و تنها در بسته بندی جدید و برای مصرف تبلیغاتی مطرح شده است. نکته دوم و مهمتر تاکید بر تروریسم هسته‌ای است که مفهومی

کاملاً جدید در امنیت ملی و هسته‌ای امریکاست. از دیدگاه او، بزرگترین تهدید برای امنیت ملی امریکا در کوتاه مدت، میان مدت، یا بلند مدت امکان دسترسی گروه‌های خشونت‌گرا به تسلیحات هسته‌ای است. کنفرانس "امنیت هسته‌ای" در واشنگتن نیز این موضوع را در دستور کار خود دارد. طرح تروریسم هسته‌ای به نوعی به بازتعریف استراتژی امریکا برای حفظ برتری خود در جهان باز می‌گردد. پس از حوادث یازدهم سپتامبر مساله مبارزه با تروریسم جهانی به عنوان جوهره اصلی استراتژی امنیت ملی امریکا مطرح شد. این مساله در زمان ریاست جمهوری او، باما شکل پیشرفته‌تری به خود گرفته و به عنوان مهمترین تهدید نامتقارن امنیت ملی امریکا به شکل تهدید تروریسم هسته‌ای مطرح شده است. نکته مهم در اینجا اتصال مستقیم مفهوم تروریسم هسته‌ای با مفهوم "امنیت به هم پیوسته" در جهان است. بر اساس این استراتژی بسیار زیرکانه و آگاهانه، امنیت امریکا به امنیت جهان و بر عکس امنیت جهان به امنیت امریکا وصل می‌شود. در همین راستا تلاش گسترده‌ای نیز صورت می‌گیرد که ملت‌های جهان قانع شوند که امریکا به عنوان رهبر مبارزه با مهمترین تهدید جهانی یعنی تروریسم در راستای عدم دستیابی تروریست‌ها به سلاح هسته‌ای تلاش می‌کند. به این شکل امریکا برای خود مشروعیت جهانی ایجاد می‌کند. گنجاندن تم تروریسم هسته‌ای در استراتژی جدید هسته‌ای امریکا، به این کشور امکان خواهد داد که دست به تفسیر گسترده از مفهوم تهدیدات جدید امنیت بشری بزند و به همان اندازه در امور داخلی سایر کشورها دخالت کند. در این جا مشخص نیست که به واقع چه میزان خطر تروریسم هسته‌ای در جهان وجود دارد؛ بسیاری معتقدند که امریکا در مورد این خطر اغراق می‌کند. نکته دیگر این است که طرح تروریسم هسته‌ای از سوی امریکا، افکار عمومی را از بحث خلع سلاح هسته‌ای و تعهدی که امریکا به این مساله دارد،

منحرف خواهد کرد. در آن. پی. تی سه اصل اساسی وجود دارد: اول خلع سلاح عمومی، دوم عدم گسترش تسلیحات اتمی و سوم استفاده صلح آمیز از فن آوری هسته‌ای است. از میان این سه اصل امریکا تاکید بیشتری بر عدم گسترش تسلیحات اتمی دارد چراکه با این اصل می‌تواند استفاده صلح آمیز دیگر کشورها از انرژی هسته‌ای را به بهانه‌های مختلف محدود کند و با این کار از اصل اساسی خلع سلاح جهانی که مورد توجه کشورهای مختلف از جمله غیر متعهدها و به ویژه جمهوری اسلامی ایران است، دور شود. این همان موضوعی است که به "تلاش دائمی قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از خروج از انحصار هسته‌ای" معروف است.



- ۱) بشری، اسماعیل (۱۳۸۷). «امنیت هسته‌ای پاکستان: چالش در حال تشدید»، **فصلنامه راهبرد**، سال شانزدهم، شماره ۴۸.
- ۲) بررسی سیاست آمریکا در قبال تحولات خاورمیانه؛ نسخه آمریکایی دموکراسی، عبدالحمید بیاتی، مهر ماه ۱۳۹۰، بنگرید به <http://www.unified-ummah.com>
- ۳) برژینسکی، زیگنیو و گیتس، رابرت (۱۳۸۷). «لزوم رویکرد جدید آمریکادر قبال ایران»، ترجمه وحید مجتبی امیری، **مجله اطلاعات بین المللی**، سال ۲۱، شماره ۴ و ۳.
- ۴) بهرامی، محمد (۱۳۹۱). «بحرین چالش سیاست خارجی آمریکا»، کانون پژوهش‌های خلیج فارس، بنگرید به: <http://persiangulfstudies.com>
- ۵) بی نام (۱۳۹۰). **تحلیلی بر رویکردهای اخیر اوپاما به خیزش‌های خاورمیانه**، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
- ۶) تاثیر انقلاب‌های مردمی عربی بر سیاست خارجی آمریکا، ۱۳۹۰، سایت بررسی استراتژیک به نقل از موسسه آمریکایی خاورمیانه بنگرید به www.strategicreview.org
- ۷) حسنی، عبدالعلی (۱۳۹۰). «برخورد متناقض آمریکا نسبت به تحولات کشورهای اسلامی»، بنگرید به: <http://www.toloufajr.com>
- ۸) سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۹۱). آمریکا و تحولات سوریه: چالش‌ها و چرخش‌ها، سایت دیپلماسی ایرانی، بنگرید به <http://www.irdiplomacy.ir>
- ۹) درویشی، فرهاد و رضایی، عاطفه (۱۳۹۰). «بررسی مواضع ایالات متحده نسبت به تحولات اخیر جهان عرب»، سایت پیشکسوتان جهاد و شهادت، دی ماه. www.roozeno.com
- ۱۰) دهشیار، محمدرضا (۱۳۸۱). **مناسبات آمریکا و اروپا همسویی یا ناسویی**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
- ۱۱) کاردوست، مهدی (۱۳۹۰). «تحلیلی بر تحولات جدید خاورمیانه و استراتژی آمریکا»، بنگرید به: <http://esfahan1404.blogfa.com/author-esfahan1404.aspx>
- ۱۲) کلبعلی، فرزاد (۱۳۹۰). «سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جنبش‌های مردمی جدید»، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، تیر ماه، بنگرید به: <http://isrjournals.ir/fa/essay/260-essay-farsi-71.html>

۱۳) «کاخ سفید: ایالات متحده و متحدان آن ارسال کمک به شورشیان سوریه را بررسی می‌کنند»،

سایت صدای آمریکا، ۲۶ مارس ۲۰۱۲، بنگرید به: <http://www.voanews.com>

۱۴) متقی، ابراهیم و رهنمود، حمید (۱۳۸۹). «نشانه‌ها و فرایند سیاست خارجی اوباما (۲۰۱۰-۲۰۰۹)»

فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره ۱ ششم، تابستان، صص ۱۵۸-۱۲۱.

۱۵) ملکی، محمدرضا و محمدزاده ابراهیمی، فرزاد (۱۳۸۹). «روابط ویژه ایالات متحده - اسرائیل

و سیاست خاورمیانه‌ای دولت باراک اوباما»، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره

سوم، پاییز، صص ۱۳۶-۱۰۷.

۱۶) «نگاهی به جایگاه قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه»، ۱۳۹۰، به نقل از

پایگاه خبری الوطن، بنگرید به: www.strategicreview.org

- 1) Buel, Meredith (2009). "u.s. reassures Arab Countries on Iran policy", Global security
- 2) Crowley P.J (2008). "Safe at Home", Center for American Progress, February 25.
- 3) DeYoung, Karen (2009). "Obama Sets Timetable for Iraq", Washington Post, February 28, Page A01.
- 4) Fukuyama Francis (1989). "The End of History", The National Interest.
- 5) Gaddis John Lewis (2004). Surprise, Security, and the American Experience, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- 6) Huntington Samuel P (1993). "The Clash of Civilization", Foreign Affairs, Summer.
- 7) Miller Steven E (2006-7). "The Iraq Experiment and U.S National Security", Survival, Vol.48, No.4, Winter.
- 8) Nau, HENRY (2002). At Home Abroad: Identity and power in American foreign policy, Cornell university press, pp. 152- 189.
- 9) Peter j. katzenstein, ed (1996). The colture of national security: Norms and identity in world politics, Newyork. Columbia university press.
- 10) US Foreign Policy in the Middle East (2008). "The Roots of Anti-Americanism", Kylie Baxter, ShahramAkbarzadeh, Routledge.
- 11) Re-thinking Western Policies in Light of Arab Uprising (2011). "Report of the Transatlantic Security Symposium", Miguel Haubrich-seco, InstitutoAffariInternazionali, October.